

هو  
۱۲۱

## شرح زندگانی

**جناب محمدتقی بن محمد کاظم مظفرعلیشاه کرمانی**

از مشایخ طریقت صوفیه نعمت اللہی سلطانعلیشاهی گنابادی

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

ذکر احوال و قدوة محققین و زبدة العارفين العارف بالله مظفر علیشاه طاب ثراه اسم شریف آنجناب میرزا محمد تقی ابن میرزا محمد کاظم است افضل فضلاى زمان است اعلم علمای دوران بوده و در مراتب علوم نقلیه و فنون عقلیه کمتر کسی بانجناب برابری می نمود و در معارف عرفان و لطایف ایقان انجناب را عدیل و نظیر نبود و کتاب بحر الاسرار بر کمال آن قدوة اصرار دلیلی است ساطع و دیوان مشتاقیه برهانیست قاطع قرنهاى بسیار است که مانند آن بزرگوار ظهور ننموده و مثل انجناب کسی حقایق و دقایق طریقت بیان نفرموده است باعتقاد فقیران حضرت نظیر عارف قیومی جلال الدین رومی است میان آن دو بزرگوار مناسبت تمام و مشابهت کلام است. چنانکه مشهور است که مولانا شمس الدین تبریزی امی بوده و مولانا رومی را بر بوده و مشتاقعلی شاه نیز امی بوده مولانا کرمانی را بر بوده و مولانا رومی مقطع قصاید و غزلیات خود را بنام شمس الدین نموده و مولانا کرمانی نیز مقطع قصاید و غزلیات خود را باسم مشتاقعلی فرموده شمس الدین را بدرجه شهادت رسانیدند و مشتاقعلی را نیز شهید گردانیدند راقم گوید در مراتب عشق و فقر و فنا و سوز و گداز مولوی کرمانی با مولوی رومی گویا برابر و در بعضی فضایل صوری مثل حکمت اشراق و مشاء مولوی کرمانی برتر و در سایر علوم ظاهری یکسانند والله اعلم بحقایق الحال آبا و اجداد مولانا در کرمان بشغل طبابت اشتغال می نمودند و در کمال عزت و مهد حرمت آسوده مرجع انام و مآب خاص و عام می بودند مولانا در بدایت حال بتحصیل فضل و کمال مشغول بود و در اندک زمانی در علوم عقلی و نقلی بر فضلاى عصر سبقت نمود و در فضایل انسانی در کمالات نفسانی مشهور بود و وصلت آن بزرگوار برگوش هوش اعالی و ادانی رسید و طالبان علم از بلاد و بعیده آمد و از خدمتش مستفیض و مستفیذ میگرددند و مسایل مشکله از علوم عقلیه و نقلیه از آنجناب پرسیده به مطلب خویش می رسیدند چون مولانا از علوم ظاهری باطنی ندید و از معالم صورت بوی معنی نشنید لاجرم طالب مرد مرشدی گردید و در همان دیار بخدمت عارفان بالله جناب نورعلی شاه و مشتاقعلی شاه و رونق علی شاه قدس الله اسرار هم رسید و ربوده مشتاقعلی قدس سره گردید بحسب الامر جناب نورعلیشاه قدس سره و رونقعلیشاه طاب ثراه مولانا را ارشاد و تلقین کرد و چند سال در خدمت و ملازمت مشتاقعلی شاه قدس سره سلوک نموده در لوازم ریاضت و مجاهده اهتمام تمام بجای آورد و از یمن انفاس ولایت اساس پاکان از لوث اوهام و شکوک پاک گشت و از علوم صوری و کمالات ظاهری در گذشت و بمرتبه اعلی و درجه رسید آنگاه رخصت ارشاد یافته بهدایت عباد مامور گردید و این درباره آن مظهر آیات مناسب آمد

نظم

رونق بازار دل کیست مظفر علی	رشک بتان چگل کیست مظفر علی
مایه آرام جان واسطه کام جان	دمبدم و متصل کیست مظفر علی
سالک راه سوی بانظر مستوی	از قدم معتدل کیست مظفر علی
از دم شاه ولی وز دم فیض علی	نور ده آب و گل کیست مظفر علی

مولانا از علماء ظاهر جور بسیار دید و اذیت و آزار از اهل زورگار بسیار کشید من جمله ملا عبدالله کرمانی که یکی از معاندین اهل یقین بود در قتل مشتاقعلیشاه قدس سره فتوی داد و اقدام نموده در خدمت قهرمان ایران آقامحمد خان سعایت مولانا را نمود و چون آن شهریار دانا بر عواقب امور بینا بود و بمضمون از باب دول ملهْمون شهریار دریافت نمود که عرض ملا عبدالله مبتنی بر غرض و در دلش مرضی است و آنچه درباره مولانا عرض نموده در آن مدعی است لاجرم بعرض ملا عبدالله التفات نکرد و مولانا را بدارالملک طهران آورد و چون آن پادشاه بحکم کل من علیها فان از جهان فانی درگذشت و نوبت سلطنت سلطان فتحعلی شاه گشت آقامحمدعلی کرمانشاهی که از جمله علماء ظاهر بود و کاسه همسایگی از ملا عبدالله میربود گویند که از بعضی مراتب بر ملا عبدالله تقدم مینمود باختصار حاجی ابراهیم خان شیرازی مولانا به کرمانشاهان آورد و نسبت بمولانا آزار و اذیت بسیار کرد و چون فضیلت او را نسبت بخود در مرتبه اعلی می دید لهذا گرد مناظره و مباحثه نگردید و هر چند مولانا فرمود که مجلسی شود تا مناظره کنیم و معلوم گردد که حق با کیست آقامحمدعلی تن درنداد و زبان بر نعم نگشاد و مولانا مدتی به آن عذاب الیم

گرفتار بود تا آنکه در سنه هزار دویست و پانزده هجری ازین جهان پرملاط بسرای بهجت مآل انتقال نمود و در خارج درب شرقی که مشهور بدروازه اصفهان و قبرستان است مدفون گشت بعضی برآند که آقامحمد علی او را مسموم کرده از این عالم درگذشت رحمة الله الیه مولانا را تصانیف مفیده بسیار است من جمله کتاب خلاصه العلوم در هر علمی فصلی در آن نوشته اند و کبریت که در روش طاعت قلبیه و قالبیه و عبادت لسانیه و جنانیه است در طریقت سلسله علیّه نعمة اللهیه بطریق رمز مرقوم فرموده اند و کتاب بحرالاسرار بطریق مثنوی است و دیوان مشتاقیه و رساله جامع البحار و رسایل نظماً و نثراً بسیار از آن بزرگوار در صفحه روزگار یادگار است. فصلی چند از رساله جامع البحار و دوسه رباعی بطریق تیمّن و تبرک نوشته میشود.

فصل همچنانکه بحرالفضل از بحر اسمانی منشعب میشود و ببحر الرحمانیه و بحر الرحیمیه همچنین بحرالرغبه از بحر اکوانی منشعب میشود ببحر الا و بحر الاسرار شاه چرا که رغبت که عبارت از طلب ایصال منفعت است یا طلب ایصال منافع عامه است اعنی افاضه وجود و کمالات وجود که فیض رحمانی عبارت از آنست و این فیض است که شامل مومن و کافر و شقی و سعید است و درازای صفت از صفات ربوبیت اعنی صفت رحمانیت صفت استعانت که عبارت از طلب عون و نصرت حق است عبدرا بافاوضه یحتاج الیه فی کمال مرتبه وجود از حضرت جامع انسانی مناسب است و این لطیفه شریفه اصحاب قریحه مستقیمه را از آیه کریمه و ربنا الرحمن لمستعان علی ماتصفون که رحمانیت را بانضمام اسم المستعان که از اینجانب مستغنی و اقتضا می کند حمل فرموده بر ربوبیت بأحسن وجهی مستفاد می شود الحمد لله علی ما الهمنا ذالک ما طلب ایصال منافع خاصه است که عبارتست از افاضه تصدیق و ایمان و توحید و عرفان و تحقیق و ایقان و توفیق و هدایت و نشاید و عنایت و اینست فیض رحیمی که مختص بمؤمنین است و درازای این صفت از حضرت ربوبیت اعنی صفت رحمت از جانب عبد صفت استرشاد مناسب است چرا که استرشاد بمعنی طلب رشد است و رشد مرادف هدایتست و درمقابل ان غنی است که مرادف ضلالت است چنانکه فرموده جل اسمه لا اکره فی الدین قد تبین الرشد من الغی و از این تحقیق ظاهر شد که وقوع بحر الاستعانه در ازای بحر الرحمانیه و بحرالاسترشاد و در ازای الرحیمیه و از این تقریرات ظاهر شد انحصار بحرالکون انسانی در شمش قسم بحرالعبودیه و بحرالذعا و بحرالرغبه و بحرالریه و بحر الاستعانه و بحرالوهیه و این شش قسم بحر واقع است درازای شش بحر مذکوره در باب اول از مقصد اول که بحرالاسم حقانی منحصر در آنها بود اعنی بحر الربوبیه بحرالفضل و بحر باب دوم و بحرالصل و بحر بحرالعبودیه و بحرالذعا کل نظیره و النشر علی تربیت اللف و چون از این تقسیم فارغ شدیم هنگام آن است که شروع کنیم در بیان کیفیت استنباط بحور شش گانه اکوانی انسانی از لطف ثانی سبع المثانی والله سبحانه هوالمفیض لحقایق المعانی الرغبه دریان کیفیت استنباط بحورششگانه اکوانیه اجمالیه از نصف سوره فاتحه الکتاب اعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین أنعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم و لالضالین الرهیة بدان ثبتک الله تعالی که بر وجهی که در باب اول از این مقصد محقق شد که بحرالکون انسانی منحصر است در شش حوالاستعانه و بحر الاسترشاد و بحر الربوبیه و بحرالفضل و بحرالعدل همچنانکه بحرالاسم حقانی منحصر بود در شش قسم بحر الذعا و بحر الوهیه و بحر الرمس و بحر الرحیمیه و بحر الرحمانیه و بحر محبل و چنانکه آن شش قسم تحریر بحر مستفاد بود از نصف اول سوره فاتحه الکتاب این شش قسم تحریر مستفاد است از نصف آخر سوره فاتحه الکتاب و مجمل بیان مواضع استنباط و در آنجا آن بود که بحرالوهیه از اسم الله مستبط بود و بحر الربوبیه از اسم رب العالمین و بحر الفضل از مجموع الرحمن و بحرالعدل از الرحیم و بحر الرحمانیه از مالک الیوم الدین فقط و بحر الرحیمیه از الرحمن فقط الرحیم بیان مواضع استنباط اینجا اینست که بحرالعبودیه مستفاد است از مجموع ایاک نعبد فقط و بحر الذعا از مجموع ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم و لالضالین و ایاک نعبد از ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم فقط و بحر از غیر المغضوب علیهم و لالضالین فقط و بحرادیه ایاک نستعین فقط و بحر از اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم فقط و بفضل این اجمال در این فصول مذکور می گردد و بعون الله و حسن توفیقه همچنانکه تقسیم اول در آنجا تقسیم بحرالاسم حقانی بود و بحر الالوهیه و بحر الربوبیه تقسیم اول در اینجا تقسیم بحرالکون است

نیست ببحر العبودیت و بحر و قسم اول ازین تقسیم و قسم ثانی در ازای قسم ثانی واقع است و بحر العبودیه مستفاد است از ایاک نعبد فقط و قاری و تالی فاتحه الکتاب در هنگام نطق بخطاب مستطاب ایاک نعبد حضرت الوهیت را تقدست اسماوه مخاطب ساخته گویا چنین می گوید که چون تو موصوف بصفت الوهیتی و اسمی از اسمای حسناى تو اسم جامع است والله از اله ماخوذ واله بمعنی مالوه و مالوه مرادف معبود است پس تو مالوه علی الاطلاق و معبود باستحقاقی لهذا ماترا عبادت می کنیم و بس و نسبت بندگی خود را منحصر بحضرت کریم تو می- سازیم و بسوی وجه کریم تو استقبال می کنم نه غیر تو و نه در حضور تو ایستاده ایم نه سوای تو و الوه مستفاد است از مجموع العبودیه الی آخر آنسوره چراکه این مجموع مشتمل است بر سه مطلب که هر مطلبی نوعیست از انواع دعا و طلب الدعا استعانت است که بمعنی طلب عون و نصرت است و این مطلب مستفاد است از ایاک نستعین فقط الله استرشاد است که بمعنی طلب رشد و هدایتست و این مطلب مستفاد است از اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم ایاک نستعین استعادت است که بمعنی طلب پناه دادن از غضب و ضلالتست و این مطلب مستفاد است از غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و چون این جمله ثلثه دال اند بر مطالب ثلاثه در حقیقت طلب با یکدیگر مشترکند. پس مفهوم طلب بمنزله جنس باشد و هر یک از استعانت نوعی و استرشاد و استعادت نوعی ازوی پس هر یک دال باشند بر حقیقت دعا و طلب بدلالتی که مقوله دلالت نوع باشد بر جنس مانند دلالت انسان بر حیوان و این دلالت را منطقیین دلالت تضمن گویند و قاری و تالی فاتحه الکتاب در هنگام قرائت و تلاوت مطلب اولی والاخر السوره ربوبیت را مخاطب ساخته گویا چنین می گوید که چون تو رب العالمین و مابنی نوع انسان نیز عالمی از عوالم ربوبیت توایم و مقتضای ربوبیت رب حقیقی این است که عون و نصرت خود را در افاضت کل مایحتاج الیه فی کمال مرتبه الوجود از مربوب خود دریغ نفرماید و هدایت و عنایت خود را که موجب سعادت ابدیست بر مربوب ضعیف خویش مبذول دارد و از آنچه موجب غیّ ضلالت و شقاوت سرمدیست او را پناه دهد و محافظت فرماید. استعانت از حضرت تو میجوئیم و بس هدایت بسوی صراط المستقیم و طریق سعادت را که طریق اصفیای تو است از تو طلب می کنم و آنچه موجب غضب و بعد ضلالت و غنی است به پناه رحمت تو میگریزیم فایاک ربنا نستعین فصل علی محمد و آله و اعنا و ایاک یا ربنا نستر شد فصل علی محمد و آله و اهدنا بک یا ربنا نستجیر و فصل علی محمد و آله و اجرنا برحمتک وجودک و کرمک یا ارحم الراحمین و یا وجودالاجودین و یا اکرم الاکرمین و از این تحقیق ظاهر شد که ایاک نستعین اگرچه بصورت اخسار است بمعنی طلب و انشا است مطلب سیم نسبت و آن عبد عبادت را بنفس خود اثبات حول و قوه است از برای نفس باین معنی موهم ادعای اختیار بالاستقلال است که مذهب قدریه است و این را مذهب تفویض گویند و این بحکم القدریه محبوس هذامت الدینه متضمن شرک عظیم است چنانکه عارف شبستری قدس سره در گلشن راز فرموده نظم چنان کان کبر یزدان اهر من گفت نه مراین نادان احمق ماومن گفت نه همچنانکه نسبت افعال عبد یکباره بحق دادن و عبد را بالمره از تصرف معزول ساختن و بی اختیار مطلق دانستن موجب ابطال شرایع و بطلان تکالیف مذهب جبر خوانند و چنانکه مذهب تفویض با اصل اول از اصول دین منافات دارد که اصل توحید است مذهب جبر باصل دوم منافات دارد که اصل توحید است مذهب جبر که وصل توحید است قدری چشم عدالت بین کشاده و چشم وحدت بینش بسته و جبری چشم وحدت کشاده و چشم عدالت بینش بسته محقق ذوالعینین را تا هر دو چشم باز است ابلیس جبرلیست و لهذا گوید رب اغویتنی و دجال قدریست و لهذا گوید انا ربکم الاعلی و آدم صفی صلوات الله نبینا و اله و علیه السلم محقق ذوالعینین است و لهذا گوید ربنا ظلمنا اقرار بر ربوبیت حق و بر ربوبیت خود کند تا ادعای اختیار بالاستقلال نکرده باشد و اصل توحید منقطع نشود و نسبت ظلم بخود دهد تا تکلیف حق و نهی از اکل شجره عبث نباشد و اصل عدل منقطع نکرد پس صراط مستقیم در این مقام توسط افراط بجبر و تفریط التفویض است چنانکه حضرت کشاف الحقایق مولانا ابو عبدالله جعفر الصادق صلوات الله علیه ما منطق باطوق فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین و چون مسئله را در این مقام دانستی واضح شود بر تو سر وقوع ایاک نستعین بعد از ایاک نعبد تا ادعای اختیار در ایاک نعبد تا ادعای اختیار در ایاک نعبد باقرار باختیار و اثبات حول و قوه از برای حق معدل شود الحمد لله در اصول عرفانیه مقرر است که عین جامع انسانی بر طبق کریمه و علم

آدم الاسماء كلها و مرويه خلق الله آدم على صورته مظهر جميع صفات حق است تعالی شانه و هیچ صفتی از صفات کمالیه الهیه و ربوبیت نیست که انسانرا از آن نصیب نباشد و چون یکی از صفات کمالیه حق صفت اختیار است لهذا باید وجود انسان نیز سر اختیار مودع باشد امانتی که بحکم انا عرضا الامانت علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان افلاک و عناصر و موالید همه از حمل آن ابا کردند ناله اشفاق برآوردند مگر انسان ظلوم جهول عبارت از همین سر اختیار است مثنوی من چگویم چرخ با این کار بار زین کمین فریادکرد از اختیار و چون دو لعبت اختیار وجود انسان ثابت شد پس حسن تکلیف دلم اختصاص آن با انسان ثابت شد و مذهب جبر از میان برخاست و چون حمل این جهل عظیم زیاد از طاقت انسان ضعیف بود لهذا فرمود که انه کان ظلومٌ جهولا و چه ظلم از این بالاتر بر نفس خود توان کرد که با این ضعف تعهد تحمل چنین امری نماید و چه جهل زیادتری تصور کند که چنین حملی را میتواند برداشت بنأعلی مدامحتاج شد باین که عون حق او را معاون شود تا بحول و قوه او متحمل شود پس لم اطلاق عبادت بر دعا در قول حق سبحانه و تعالی اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذینَ یَسْتکبرونَ عَن عبادتی سیدخلون جهنم و آخرین پس آنکس که دعا نمیکند و از حق توفیق بر طاعت طلب نمی کند خود را در اختیار مستقل یافته است و این منافی کمال عبودیت است و الحمدلله جمعی از حکما حضرت حق را تعالی شانه فاضل بالایجاب دانند یعنی نتواند که افاضه کمالات نکند مانند شمس که نتواند که افاضه نور نکند و محقق حکما و تمام اهل اسلام بلکه مطلق اصحاب شریعت حق را تعالی شانه فاعل مختار دانند یعنی نتواند که امساک فیض در موضعی که حکمت اقتضای امساک نماید همچنانکه نتواند که ارسال فیض در موضعی که حکمت اقتضای ارسال نماید بلکه در موضع اول نیز ارسال هم نتواند همچنانکه در موضع ثانی امساک هم نتواند و لیکن چون مخالف حکمت باشد نکند و این مذهب حق است چنانکه فرموده حل سلطانه مایفتح الله للناس من رحمة فلاممسک لها و ما یمسک لها فلامرسل له من بعده مرا بخاطر میرسد که آنکس که حق را فاضل بالایجاب گفته نه قصد او اینست که قادر مطلق مضطر است در صدور فعل از او مانند صدور افعال طبیعه است از طبایع بلکه نظر او بر فرط جود و کمال فیاضیت حق بود تا بحدی که بتواند کرم نکند با آنکه در عین اختیار کرم از او بظهور رسد و چون این معنی از کمال حکما ناقضین رسیده از تصور تشخیص مسئله راتحریف کرده اند و بعد از تحریف چون توهم عجز و عدم قدرت بر فیض درباره قادر مختار تعالت قدرته میشده اصحاب شرایع تصریح باختیار و نفی ایجاب کرده اند پس چون نظر بر فرط جود و کرم و کمال فیاضیت اندازیم گوئیم حق نتواند که جود و کرم و فیض را از خود سلب کند. همچنانکه نتواند که قدرت و اختیار و علم را از خود سلب کند چرا که سلب کمالات از کامل الذات ممتنع است پس فی الحقیقه ممتنع بنظر بطلان ذاتی نتواند که متعلق قدرت شود چرا که قدرت بحکم ان الله علی کل شیء قدیر و مقتضای و بقدرتک التی لایمتنع منها شیء تعلق بشی گیرد و ممتنع لاشیی محض باشد پس درست این است که بگوئیم ممتنع که وجود ذهنی محض دارد نتواند که متعلق قدرت شود نه اینکه قدرت نتواند متعلق ممتنع شود چرا که قدرت عین توانست پس نتواند در او ننگد و چون نظر بر فرط قدرت و اختیار اندازیم گوئیم حق نتواند که با فرط فیاضیت امساک فیض کند و لیکن از فرط کرم امساک نکند و الحمدلله از محاکمه سابقه معلوم شد که ذات حق تعالی جلت و از نظر بجامعیت میان کمال فیاضیت وجود و کمال قدرت جله در عین مختاریت با اختیار است و در عین بی اختیاری مختار و این معنی از کمالات حق است که همیشه جمیع لهذا مقابلات میفرماید چنانکه از عارفی پرسیدند که بِمَ عَرَفْتُ رَبِّکَ یعنی پروردگار خود را بچه شناختی در جواب فرمود که لجمعه بین اضداد یعنی رب خود را باین شناختم که در اتصاف بکمالات باکمال احدیت ذات جمع میان اضداد فرمود پس عارف بجهة استشهاد این آیت تلاوت نمود هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و چون انسان بحکم ان الله خلق آدم علی صورته مخلوق بر صورت رحمن و ظل ذات حضرت سبحانست و ظل در همه احوال بر صورت ذی ظل است لطیفه باید که انسان نیز مانند اصل خود در عین مختاریت بی اختیار و در عین بی اختیاری با اختیار باشد و چون جامع میان اختیار و بی اختیاریست بعضی را نظر بر اختیار فقط افتاده بقیض قایل شده اند و جمعی را نظر بر بی اختیاری فقط افتاده بجبر قایل شده اند و بوالعجب امریست که همچنانکه در اصل که ذات رحمن است تعالی شأنه اختلاف واقع شده حکم اصل بعینه در فرع که عین انسانست مستحب گردیده همان

اختلاف بعینه در وی بوقع پیوسته و حق در این مسئله توسط بین امرین است که لاجبر و لا تفویض بل امرین الامرین و چون حکم جمع توسطیات بوجهی خروج از طرفین و بوجهی جمع بین الطرفین است چنانکه سابقا در مسئله تعطیل و تشبیه بیان کردیم در انجا نیز همان حکم جاریست و توسط میان جبر و تفویض که یکی اختیار مطلق و یکی عدم اختیار مطلق است فی الحقیقه جمع میان اختیار و عدم اختیار است اگرچه این اختیار را تفویض نگویند و این عدم اختیار را جبر استعمال نکند چرا که اختیاریست به بی اختیاری معدل گشته و بی اختیاری است با اختیار تعدیل یافته و چون تشخیص توسط حقیقی میان متقلبات که حقیقت صراط بحکم صراط المستقیم اقصر عن العلو و ارتفاع عن التقصیر عبارت از آنست در نهایت صعوبت است چنانکه اهل عصمت سلم الله علیهم فرموده- اند الصراط اذق من الشعر واحد من السیف و تا کسی بمقام ولایت نرسد و خود صراط مستقیم نشود نتواند فهمید لهذا مبتدی را قبل از وصول مقام کامل تفکر در این مسئله موجب وقوع در شبهات است و حقیقت این مسئله از مقوله متشابهاتست که و ما یعلم تاویلہ الا لله و الراسخون فی العلم و ازین جهت است که این مسئله را سر قدر می- گویند و نهی از تفکر در سر قدر از اهل بیت علیهم السلام بما رسید چنانکه جناب ولایت مآب صلوات الله علیه فرموده اند طریق مظلم فلا تسلکوه و بحر عمیق فلا تلجوه و سر الله متکلفوه از اینجاست که صادق آل محمد صلوات الله علیه شق ثالث را که نه جبر و نه تفویض است باسمى معین مسمی نفرموده است بلکه تعبیر از آن بلفظ امر که نکره مبهم است فرمود تا مبتدی تعدی از مقام خود نکند و همین اکتفا کند که امری مبهم بین الجبر و التفویض متحقق است و آن هر دو را نظر باینکه اول با مسئله عدل و ثانی با مسئله توحید منافات دارد باطل دارند و این امر متوسط مجمل را علی سبب الانقاد و التسلیم قبول کند تا خود بعنایت ولایت اهل البیت علیهم السلام باینمقام برسد که بر سر قدر تواند واقف شد و چون این مقدمات را دانستی پس بدانکه ایاک نعبدا اشاره بجنبه اختیار تو است فلا جبر ایاک نستعین اشارت بجنبه بی اختیاری تست فلا تفویض بل امر بین امرین کما قال الامام بحر الحقایق و کشف دقائق مولانا جعفر الصادق صلوات الله علیه لهذا سیرالی الله بر دو قسم است سیر محبی و سیر محبوبی لطیفه عبارت از آنست که منشاء حرکت معنوی عبدالی الله محبت عبد باشد رب را بواسطه این محبت عبد با اختیار خود بجنبش آید و متوجه درگاه حق شود و سیر محبوبی عبارت از آنست که منشاء این حرکت محبت رب باشد عبد را یعنی چو رب عبد خود را دوست دارد در انجانب خود بجنبش در آورد و قسم اول را گویند و سایر بان سیر را سالک نامند و قسم دوم را جذبه خوانند و سایر بان سیر ایاک نعبدا اطلاق کند بفارسی سلوک را کوشش خوانند و جذب را کشش و یجبهه و یحبونه در آیه شریفه اول عبارت از جذب و ثانی عبارت از سلوک است لطیفه بر دو طبقه اند محبتی سالک مجذوبند که اول سیرشان بطریق کوشش بود و بعد عنایت مدد کرده و کشش و در رسیده و صعوبت سلوکشان بسهولت مبدل گردیده و مجذوب سالکند که اول بواسطه عنایت بیعت جذبه الهیه ایشانرا دریافته از رسوم و تقدیبات مطلقا عاری نموده و باز بواسطه حکمت معاشرت و مصلحت تربیت ایشانرا از جذب بسلوک آورده مجملا سالک فقط ناتمام است. چه قوت محبت عبدنه آنقدر است که این را هرابآسانی بتوان قطع کرد چنانکه عارفی گفته یجبهه تمام است سلوک کدام است و سالک را چون با اختیار بیاید رفت و اختیار او اختیار ضعیف است تا مدد جذب نرسد از خطرات راه ایمن نتواند بود و مجذوب فقط نیز ناتمام است چرا که حفظ ارکان شریعت و آداب طریقت او را ممکن نیست پس تربیت غیر نتواند کرد چنانکه عارف گفته صاحب دلی بمدرسه آمد بخانکاه بگذاشت شرط صحبت اهل طریقتا گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریقترا گفتم آن کلیم خویش بدر میرد بحر وین جهد میکند که بگیرد فریقترا مراد از مدرسه در اینجا مقام سلوک است و مراد از عالم سالکست و مراد از خانکاه مقام جذبست و بدانکه ایاک نعبدا هرگاه خواهد صعوبت راهش بسهولت مبدل گردد و سلوکش بجذب منتقل شود و راهی بسوی این معنی نیست مگر اتباع پیغمبر صلی الله علیه و اله چنانکه فرموده غر سلطانه قل ان کنتم تحبون لی فاتبعونی یحبکم الله یعنی بگو بامحمد که اگر ماباشید دوست میدارید خدایرپس مرا متابعت کنید تا خدا شما را دوست دارد تحبون لله اشارت بسلوکست و یحبکم الله اشارت بحذب و مراد از اتباع پیغمبر (ص) نه مطالعه آیات و احادیث است و برای خود وطن نفس معنی از آن استخراج کردن و عمل نمودن چرا که این معنی فی الحقیقه متابعت رأی خود است و بتجربه اکثر طالبین صادق بلکه اکثر منکوبین نیز رسیده که این نوع عمل منتج

رفع بعضی اخلاق ذمیمه است تا بجزبه چه رسد بلکه او از متابعت پیغمبر (ص) متابعت هادی صاحب باطن کامل نفس است که از مقام نفس گذشته و بمقام قلب رسیده و متخلق باخلاق حضرت خاتم صلی الله علیه و اله و سلم گردیده و این معنی اگرچه بسامعه اهل زمان که انس بمسلک اول دارند غریب می آید اما بحمدالله تعالی نهایت وضوح دارد همچنانکه عدم انتاج مسلک اول متعید را بتجربه رسیده این معنی نیز بتجربه رسیده که متابعت پیر نمودن و خود را بالمره از رای و هوای خارج ساختن بسیار شدید تاثیر است در حصول جذبۀ تا بحدیکه توسعه در رخص باذن پیر در حصول بمراتب مقامات و احوال اوخل است از تحمل ریاضت شاقه و توفع من عندی بخواهش نفس بلی با کسی بخدمت کامل نرسیده بروع و تقوای رسمی شرعی بقصد توفیق یافتن صحبت کامل واجب و موجب حصول این توفیق است و اگر با وجود ورع و تقوای من عندی بقصد مذکور فرضاً توفیق خدمت پیر نیافت بحکم و من یخرج من بیته الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله ماجور و ماثب است اما بعد از وصول بخدمت پیر تقوایی نیست مگر تقوای از نافرمانی او و طاعتی نیست مگر طاعت او دیگر همه رایها بکنار است و همه فکرها خیال مجال ربنا الهنا و مولانا همچنانکه توفیق دادی تا این مسئله را فهمیدیم الاکرام بالانتماء توفیق بده که با این مسئله عمل نمائیم بحرمته اولیائک یا کریم و چون این مقدمات را دانستی پس بدانکه ایاک نستعین اشاره بسیر محبی است که سلوک عبارت از آن است و مالک یوم الدین طلب مقام محبوبست که جذبۀ عبارت از آنست و الحمدالله علی فهم اللطایف همچنانکه تقسیم دوم در بحر الاسم حقانی تقسیم بحر الربوبیه بود ببحر الفضل و بحر العدل تقسیم دوم در بحر الکون انسانی تقسیم بحر الدعا است بحر الرغبه و بحر الربوبیه و قسم اول از این تقسیم درازای قسم اول از آن تقسیم است و قسم ثانی در ازای قسم ثانی واقع است و بحر الرغبه مستفاد است از مجموع دو جمله از جمله ثلث مذکوره در بحر الدعا اعنی ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم چرا که ایاک نستعین طلب ایصال منفعت عامه است و اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم طلب ایصال منفعت خاصه و منفعت عامه فیض رحمانی است چنانکه منفعت خاصه فیض رحمتی است پس هر دو در معنی طلب ایصال منفعت مشترک باشند و معنی رغبت نیست مگر طلب ایصال منفعت سلوکه جملتین مذکورترین دال باشند بر بحر الرغبه دلالتی تضمینی از مقوله دلالت نوع بر جنس قریب همچنانکه مجموع حمل ثلاث دال بودند بر بحر طلب و بحر الدعا نیز بدلالت تضمینی و لیکن از مقوله دلالت نوع بر جنس بعید و بحر الرهبه مستفاد است از غیر المغضوب علیهم و لالضالین چرا که این جمله اخیره استعاده است از صراط مغضوب علیهم که اصحاب تفریطند و صراط ضالین که اصحاب افراطند همچنانکه اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم رغبت بود در صراط منعم علیهم که اصحاب استقامت و توسط بین افراط و التفریطاند و معنی رهبت نیست مگر این استعاده چرا که رهبت بمعنی طلب دفع مضرتست و کدام مضرت عظیم تر از غضب خدا و ضلالت از طریق اصفای او تواند بود و دلالت این جمله اخیره بر بحر الرهبه دلالت صریح مطابقی است یا همچنانکه تقسیم ثالث در بحارسته اسمائیه تقسیم بحر الفضل ببحر الرحمانیه و بحر الرحیمه تقسیم ثالث در بحارسته اکوانیه تقسیم بحر الرغبه است به بحر استعانه و بحر استرشاد و قسم اول از این تقسیم در ازای قسم اول از ان تقسیم و قسم ثانی در ازای قسم ثانی واقع است ایاک نستعین دالست به بحر الاستعانه بدلالت مطابقی صریح و اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم دالست بر بحر استرشاد بهمین دلالت و چون استرشاد طلب ارشاد است و مرشد حقیقی اگرچه حق تعالی است و لیکن صفت حق از مظهر انسان کامل ظاهر میشود خواه نبی باشد یا امامی یا ولی و بدون رهنمای انسانی شخصی با او و حجت و متابعت او این معنی میسر نتواند شد چنانکه صادق ال محمد صلوات الله علیه و علیهم فرموده و یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلاً لهذا بطرق السماء جهل منک بطرق الارض فاطلب لنفسک دلیلاً لهذا بجهة تاکید این معنی و تصریح باین محبت به اهدنا الصراط المستقیم اکتفا نفرموده صراط مستقیم را نفرموده بصراط منعم علیهم که انبیا یا اوصیای انبیا یا علماء و ورثه انبیا اند چرا که آن بغير از فرق ثلث احدی و دیگر را اهلیت ارشاد و راهنمایی نیست و مراد از علمائی که ورثه انبیا اند نه فقهای ظاهراند چرا که اهل ظاهر خود مقرو معترفند با اینکه جاهلند بطرق سماء و مدار اعمالشان بر ظنون و استحساناتست و اعجب همه امور آنکه بحدی راه و ظاهر راه مناط و طریق باطن را مسدود میدانند که هرگاه کسی بگوید فلان فقیر

صاحب معارج و مقامات است طعن میزنند و میگویند فلان کس بدعت در دین گذاشته ادعای عروج دارد و چون بامربدان احمق خود صحبت میدارند بر سبیل استهزا میگویند که فلان کس بهر شب بمعراج میرود با وجود آنکه صریح کلام امام (ص) شاهد است بر اینکه همه مامکلفیم که طریق سمار سلوک نمائیم و بر معارج سماوات عروج کنیم مگر آنکه عروج سمارا تاویل کنند باصطلاح سخیفه خود و گویند که این معنی مختص به بعداز موت است که روح مومن را عروج ملکوت میسر میشود و بلی این معنی مختص بعد از موتست ولیکن موت دو موتست موت طبیعی چنانکه فرموده جل سلطانہ کل نفس ذائقت الموت و موت ارادی چنانکه فرموده صلی آله الیه و اله موتوا قبل ان تموتوا و این موت خود را تسلیم تصرفات پیرکردن است و دردست کالمیت فی یدالعنسال شدن و تا این موت ارادی اتفاق نیفتد بعد از موت طبیعی عروج بر ملکوت چگونه میسر شود با اینکه این معنی تاویل حدیث و ارتکاب تکلیف است بمحض اعوجاج سلیقه و عادت بمزخرفات متکلمین و اصولین و اعراض از حکمت اهل بیت علیهم السلام که بعرفان مسمی است و طرق سمار نیست مگر مقامات و منازل و معارج و مراتب که عرفای محققین و اولیای موحدین ببرکت متابعت ائمه معصومین صلوات علیهم اجمعین بآن واصل شده‌اند و در بیان حدود و حراص آن مقامات مجلدات و رسایل پرداخته‌اند و بیچاره عالم رسمی چون از همه بیخبر است چنان میدانده که مقدار ادراک امام جعفر صادق علیه السلام بمقدار فهم وی است لهذا تاویل حدیث را بر طبق فهمیده خود واجب میدانند هذالشیء عجاب و چون معلوم شد که عالم رسمی جاهل است بطرق سماء تا بحدی که تصور مفهوم آن درست نکرده و علوم انبیا و ائمه (ص) علم بطرق سماء است پس باید علمای ورثه انبیا علمائی باشند که عالم بطرق سماء باشند و ایشان باید در هر زمان موجود باشند و الا سد طرق سماء لازم آید بحمدالله تعالی و ببرکت آل رسول الله در هر زمان بوده‌اند و هستند و خواهند بود و ایشانند اصحاب طریقت و ارباب کشف و شهود قدس الله اسرارهم مجتهدین علوم شرعیه و فقهای حافظین آثار نبویه (ص) وجود ایشان نیز در نظام عالم فوایدکلی دارد چنانکه در محاکمه آتیه بعرض برادران دینی خواهند رسانید بعد از عرض تفصیل مذاهب و التکلان علی التوفیق اقوال مسنده که در خصوص تعین علماء ورثه انبیا منحصر در قولست اول مجتهدین اخباریین دوم صوفیه اصحاب قول اول گویند عالم وارث نبی (ص) مجتهد جامع الشرائط است یعنی کسی که بعد از تحصیل و تکمیل علوم موقوف علیه است اجتهاد از کلام او عربیه و منطق و اصول فقه و غیرها او را که استنباط فروع از اصول بهمیرسیده باشد و عادل هم باشد یعنی ما را بمعاشرت و یا شهادت عدلین و بجهة دفع تسلسل بالاخره منحصر میشود بمعاشرت که معلوم شده باشد که آن شخص ظاهراً حجت از کبایر و غیر مصر بر صغایر است هرگاه چنین کسی یافت شود متابعت و موالات و تمسک باو مانند متابعت و تمسک موالات پیغمبر و ائمه صلوات الله علیه و علیهم واجبست و مخالفت او حرام است و راهی بنجات نیست مگر متابعت چنین شخصی و اصحاب قول ثانی گویند چون اصول مقرر مجتهدین قواعدی چند است که بمقتضای ظنون مقرر شده باشد و بحکم کریمه ان الظن لا یغنی من الحق شیاً نتواند بود که دین الله منوط بظنون خلق الله باشد ما را نرسد بلکه نهایت هتک ادب بود که از برای استنباط مذهب قواعد وضع کنیم و عمل و تقوی را مبنی بران قواعد دانیم بلکه مستمسک ما در این زمان اخبار اهل البیت علیهم السلام بود فقط و اصولی که از ایشان علیهم السلام رسیده بحکم اصلنا الفاء الاصول ان تفرعوا ما را جایز است تفریع بر آن اصول و هر چه نرسیده باشد معلوم است که حکمت شارع تعلق بمشابه و ابهام آن گرفته چنانکه فرموده‌اند انما الامور ثلثة امر بین رشد فتنع و امر بین غیر فتخت و شهادت بین ذالک الحدیث و چون شارح را ده تشابه آن و ابهام آن تعلق گرفته مجتهد را نرسد که سعی در احکام آن نماید بلکه هر قدر سعی بیشتر کند بر تشابه آن خواهد افزود پس در شبهات با حوط باید کرد و انتظار ظهور امام علیه السلام باید کشید و مجتهدین را اعتقاد آنست که هرگاه مجتهد خطا کند او را یک اجراست و هرگاه ثواب کند او را دو اجراست و مستند ایشان حدیثی است که از پیغمبر روایت کرده‌اند که من اجتهدواصاب فله اجران و من اجتهدوخطأ فله اجر واحد و این حدیث بطریق عامه مرویست و مجتهدین خاصه آنرا تلقی بقبول کرده‌اند اخباریین گویند هرکس حکمی از احکام الله استنباط کند از اصلی از اصول مقرر در علم مسمی باصول فقه که از آن اصل در احادیث اثری نباشد اگر این حکم فی نفس الامر حکم الله باشد او را هیچ امر نباشد نه اینکه مستحق دو اجر باشد و هرگاه حکم الله نباشد داخل کاذبین علی الله باشد و معاقب



باشد نه اینکهمستحق یک اجر باشد و مستند ایشان حدیثی است که از حضرت صادق روایت کرده‌اند که سائلی از آنجناب پرسید که زدعلیا الاشیاء لاتعرفها فی کتاب و لاسنته فنظرفیها امام علیه السلام در جواب فرمودند اما انک ان اصبت لم توجر وان اخطات کذبت علی الله و رسوله که رواه فی الکافی و مجتهدین گویند دلیل شرعی منحصر است در چهارچیز کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل و اخباریین گویند دلیل شرعی منحصر در کتاب و سنت است و اجماع و دلیل عقل اعتماد را نشاید و مجتهدین متمسک‌اند حجت اجماع را بقول رسول الله صلی الله علیه و اله لانجمع امتی علی الخطا و بقول صادق ال محمد صلوات علیه و علیهم خدا بالمجمع علیه لاریب فیه و اخباریین حدیث اول را از موضوعات دانند و در حدیث ثانی گویند مراد از مجمع علیه حدیثی است که ثقات روات اهل البیت علیه السلام اتفاق کرده باشند در نقل آن و عمل مضمون آن نه قولی غیرمنصوص که اتفاق کرده باشند بر صحت آن چرا که عادت قدما نبود که بغیر منصوص عمل کنند و شاهد بر اینکه مراد از مجمع علیه این معنی است نه آنچه مجتهدین تصور کرده‌اند آنست که این حدیث در مقامی وارد شده که سائل از وجوه مراجع احادیث سوال میکرده و این معنی یکی از وجود تراجم است این ندامن الاجماع المصطلح علیه یس باعتقاد اخباریین عالم وارث نبی شخص معتقد بامام راوی حدیث ناظر در حلال و حرام عارف باحکام باشد چنانکه در مقوعمر بن خطاکه از علیه السلام ماثور است که انظروالی من کان منکم تدروی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به احکام فانی قد جعلته علیکم حاکم الحدیث و مجتهدین گویند که این شخص راوی حدیث ناظر در حلال و حرام عارف باحکامنا عبارت از مجتهد جامع شرایط است و اصحاب قول ثالث گویند که عالم وارث نبی مرشد طریقت است که نفس امام علیه السلام بوساطت مرشدان سلسله طریقت باو رسیده عالم ربانی در حدیث کمیل بن زیاد که الناس ثلاثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل النجات و همج رعاع عبارت از او است و این شخصی است که از مقام نفس گذشته و بمقام قلب رسیده چنانکه فرموده عز سلطانه ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید و متعلم علی سبیل النجات در حدیث شریف او القی السمع در آیه عبارت از مرید منفاد و صاحب تسلیم بالمره از رای و هوای خود خارج شده است که بحکم مرویه موتوا قبل ان تموتوا را خود را در دست پیر روشن ضمیر کالمیت فی یدالغسال نموده چرا که شخصی که تولا و متابعت او تالی و تولا و متابعت امام او را عالم بطرق سماء خوانند نتواند بود که شخصی عالم رسمی بیخبر از منازل و مقامات متمسک بظنون و تخمینات باشد اگرچه در فنون کمال تبحر بهم رسانیده باشد چنانکه محقق بهائی قدس سره فرموده شعر علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی علم رسمی سربسریل است و قال نه از او کیفیتی حاصل نه حال و همچنین شخص اخباری ضعیف التمزیکه اگر حدیث معروض بر او مشتمل بر مسئله از مسائل حقیقی الهیه باشد در حل آن عاجز شود بسا باشد که طالبی که باید متابعت او کند موید باشد بفطرت سلیمه و سلیقه مستقیمه و صفای ذهن و لطافت فکر که آن فقیه اخباری بعشری از اعشار آن موصوف نباشد و اگر او را مری کامل نفس دوچار خورد و سلامتی در نفس او هم بعلاوه استقامت فکرت باشد باندک زمانی صاحب معارج و مقامات شود چگونه در حکمت خدا جایز باشد ما ده مستعدی را متابعت چنین ضعیف التمزیکه واجب باشد اگرچه مجموع الفاظ احادیث چهار کتاب حدیث را محفوظ داشته باشد و در کتاب معانی الاخبار شیخ صدوق طاب ثراه از اهل البیت علیهم السلام ماثور است که حدیث نذریته خیر من الف حدیث نزویته تبصره محققان مجتهدین در استنباط فروع از اصول و محققان اخباریین در استنباط احکام از تفویض قوت قدسیه را شرط میدانند و این سخن باعتقاد فقیر حق است و شاهد بر حقیقت این مذهب نهی از اثبات متشابه است کتاباً و سنتاً و امر بتحصیل رسوخ چرا که امام (ص) ما را امر فرموده با کتاب دعا رنبالا ترغ قلوبنا بعد از هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و بمقتضای نص آیه شریفه این دعا را سنخ فی العلم است و همین صفت رسوخ حاصل شد متشابه محکم میشود و خلاص از زیغ ممکن نیست مگر راسخین را بی توهم اختصاص رسوخ بامام علیه السلام استناد الی قولهم علیهم السلام نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تاویله مندفع است عقلا با اینکه صفت رسوخ بامام مقوی تشکیک است و صدقش بر افراد علی السویه نیست پس چه مانع از آنکه فرد کامل ان مختص امام باشد از این کمال شیعیان خاص علی تفاوت درجاتهم نصیب باشد بلکه مرا عقیده آنست که جمیع کمالات امام چنین است مثل کونهم نغمه الله کونهم مارالله کونهم عین الله کونهم و الی

وجه الله و غیر ذالک یعنی همه این معانی مفهومات کلیه است و صدقش بر افراد علی السویه و فرد کاملش مختص امام(ص) و هر یک از شیعیان خاص را از آن نصیب شاهد بر این معنی اطلاق اهل البیت است بر سلمان فارسی و اطلاق اولیاالله و اخبارالله و اصفیاالله و اودالله بر شهدای کربلا سلام الله علیه و روی عنهم انا خلقنا انوار و خلقت شیعتنا من شعار ذالک النور فلذلک سمیته شیعة فاذا کان یوم القيمة التحقت السفلی بالعلیا و همچنین احادیثی که با این مضمون وارد شده که قلوب شیعیان ما در طینت اشتراک در کمالات ترا لازم دارد اگرچه مراتب متفاوت باشد و اما نقلاً بکلام حضرت شاه اولیاء علی المرتضی علیه صلوات لله العلی الاعلی که وا علم ان راسخین فی العلم هم الدین اغناهم الله عن اقتحام الله و المزروبه دون عیوب فلزموا لافرار بحمله ما جهاد تفسیره من الغیب المحجوب فمدح الله اعترافهم بالعجز عن شاول نالم یحبطوبه علما و سمی ترکهم التعمق فبالم یكلفهم البحث عن کنهه رسوخا چرا که این کلام ولایت نظام صریح است در سرّیان رسوخ در جمع مراتب جمعی مؤمن صاحب تسلیم معترف بجمله جاهل به تفسیر یعنی آنکه علم اجمالی دارد و علم تفصیلی را تسلیم از کامل قبول می کنند و امانه بکل من عند ربنا میگوید و مانند اصحاب ظنون اقتحام مفرّ و به نمیکنند و در کتاب مستطاب مصباح الشرایع از حضرت مولانا الصادق صلوات لله علیه منقولست که لایحل القیالمن لاتسقی من الله بصفاء سره الحدیث و این کلام شریف صریح است در اشتراط قوت قدسیه در معنی سخن در این است که راه تحصیل قوت قدسیه کدام است اعتقاد فریقین مذکورترین است که راه تحصیل قوت قدسیه تمسک و اجتناب از مناهی و تقوی از معاصی بلکه از مشبهاتست هر چند مستند این تمسک و اجتناب و تقوی بالجمله مستند اعمال استنباط از کتب باشد خواه بطریق اجتهاد باشد و خواه بطریق استنباط از اخبار و فقیر را در این معنی نظر است اولاً بجهة آنکه این کلام مستلزم دور است چرا که سخن در اینست که صحت اعمال و تقوی از معاصی موقوف بر وجود صاحب نفس قدسیه است که بفتوای او بان اعمال و تقوی بتوان قیام نمود پس هرگاه راه تحصیل قوت قدسیه موقوف بر صحت اعمال خواهد بود هذا دور ظاهر اول ثانیاً بجهة آنکه عمل بر این دین وجه اعنی باستنباط کتابی هر چند مأخوذ از حدیث باشد یکنوع از عمل بر ایست و عمل بحدیث فی الحقیقه عمل است بفهمیده خود از حدیث و اعتماد بر فهم نامهدب از کجاست دور تفسیر امامنا و مولانا ابی محمد الزکی العسکری علیه السلام مرویست از حضرت مولانا ابی عبدالله جعفر الصادق علیه السلام که آنجناب در تفسیر اهدنا الصراط المستقیم فرموده یعنی ارشدنا للزوم الطريق المودی الی محبتک المبلغ الی حبک المانع اهوئنا فغضب اوناخذ براینار فهلک واین حدیث شریف نص است در آنکه اخذ برای مطلقاً مذموم است و اتباع هو مطلقاً غیر مرضی است و طریق مستقیم راه نمودی بمحبت است هرگاه کسی انصاف داشته باشد حکم میکند با اینکه خروج از رای مطلقاً و تحصیل رابط عشق و محبت منحصر است در روش اصحاب طریقت قدس لله اسرارهم چرا که در آن روش قاعده کلی از رای خود بالمره بیرون رفتن است و تسلیم پیر روشن ضمیر چنانکه عارف لاریب حافظ لسان الغیب قدس سره فرموده شعر خودرانی و خودبینی در عالم رندی نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرانی و در هیچ مسلک از مسالک متداوله بغیر از این مسلک خروج از رای بالمره متحقق نیست اگرچه مسلک اخباریین باشد که بسیار احتمال نمیکند در اینکه عمل برای نکرده باشند و چون مذاهب متنوعه را در خصوص تعیین علمای ورثه انبیاء شنیدی هنگام آنست که محاکمه موعوده بین هذا نفرق را آماده و استماع باشتی و اگر همچنانکه مذاهب متداوله را در خصوص مستند اعما اجتهاد او اخبار او عرفا نا بر تو عرض نمودیم همچنین مذاهب متداوله را در خصوص مستند اعتقادات نیز تفصل دهیم و بعد از آن شروع در محکمه محاکمه نمائیم شاید بتحقیق مسئله تمامتر و بصیرت ناظرین در این کار کتاب کاملتر شود لهذا تفصیل دیگر را آماده باش و بر ملهم حقایق و مفیض معارف اعتمادکن و بالله توفیق چون مذاهب متداوله را در خصوص تعیین مسایل علمیه شنیدی مشارب مشهوره در این خصوص منحصر در چهار مشربست اول مشرب علمای متکلمین دوم مشرب حکمای مشائین سیم مشرب حکمای اشراقین چهارم مشرب عرفای موحدین و وجه حضرا آن که در تحصیل عقاید حقه یا فکر و نظر معتبر است با کلیه و تصفیه و در هر یک از قسمین با تطبیق با شریعت مشرب حکمای مشاعین است و مراد سیم اعنی اعتبار تصفیه و تحلیه باعتبار تطبیق یا شریعت مشرب عرفای موحدین ایمان چهارم اعتبار تصفیه و تحلیه با عدم اعتبار تطبیق با شریعت مشرب حکمای اشراقین است و مراد از اعتبار تطبیق با شریعت

در مشرب اول آنست که قضایائی چند از مسلمات اهل شرع فراهم میکند و ادله خود را از آن قضایا تألیف میکنند و هرگاه درخصوص مسئله از مسائل اعتقادیه تصریحی از صاحب شریعت رسیده باشد توقف میکند و اگر حکم عقل صرف با قضیه شرعیه منافات بهم رساند تکذیب عقل میکند از عدم اعتبار تطبیق با شریعت در مشرب ثانی نه اعتبار مخالفت شریعت مظهر است نعوذبالله بلکه مراد اینست که اولاً شرایط صحت استدلال را تصرف عقل را مبرا از شایبه دهم بواسطه علم الی و الت قانونی مسمی بمنطق تحصیل می کند و برهان خود را از مقدمات عقلیه صرفه متهابدیهاست ترکیب می کند و چنین حکمی که بمقتضای برهان صحیح استخراج شده باشد هرگاه با ظواهر شرعیه منافات بهم رساند تکذیب طرف عقل نمی کند بلکه تاویل شرع بر حسب مقتضای عقل صریح واجب می- دانند و چنین می دانند که چون شریعت بر طبق همه افهام از خواص و عوام وارد شده حقایق اشیا را صاحب شریعت مطهره بعنوان تمثیل ادا فرموده و حکمای محققین را تاویل آن جایز است از اعتبار تطبیق با شریعت در مشرب ثالث اعنی مشرب عرفای موحدین آنست که تصفیه باید بر وجهی باشد که از صاحب شریعت مطهره رسیده باشد و جمعی از متاخرین چنین تصور کرده اند که طریق تصفیه که از صاحب شریعت مطهره رسیده عمل نمودن بقوالب اعمال است بفتوای مجتهدین با تجویز اخباریین با تشخیص خود شخص تصفیه فرمان یا حدیث بمشرب اجتهاد باخبار تفسیر فقیر حسن اقتضا می کند که این اشتباهی عظیم باشد چرا که در این نوع چون شایبه عمل برای متحقق است خواه رای عمل ما برای صاحب رای دیگر منتج تصفیه که مقبول صاحب شریعت مطهره باشد نیست چرا که مناط از این طریق تسخیر نفس امّاره و نفی خاطر و رفع یقین امکانی و غُوص در بحر فنا و عروج بر معارج بقا و حصول وصول و لقا است و حصول این معانی عظیم بمجرد اینکه مجتهدی فتوی و باخباری تشخیص کرد که حکم الله درین مسئله چنین است اندک صاحب تمیزی می دانند که ممکن نیست عشوات نفس کافر فرعون صفت باین تدبیرات مرتفع میشود انّ النَّفْسَ لَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ الاّ مَارَحِمَ رَبِّی صَاحِبِ نَفْسٍ بَیْدَکَ بِهٖ صَدَمَہٗ جَلالِ نَفْسِ کَافِرٍ رَا مُسْلِمًا کَند و برودت و کسالت و جمودت خود را از او بحرارت عشق بگدازد و چون حرارت فقط موجب احتراقست باید جلال بجمال معذل جمال فقط نسبت بمیرد از ان قیل است که نهال را بآب فقط بدون اقیانوس تربیت کند البته خام مینماید و جلال فقط بمنزله آنست که نهال را بآفتاب فقط تربیت کند بدون آب البته محترق میشود مجملاً مری شیخ معین می خواهد مانند مریض که طیب معین می خواهد و عمل بعمومات و استتصاحبات و اجماع و اطلاق و تقید و اجمال و تفصیل مرید را از مقام فرق بمقام جمع نمی رساند و از ظلمت عالم هیولائی بمقام نور ربانی نمی- کشاند هیئات هیئات هیچ بیت نکشد نفساً جز ظل پردامن آن نفس کشراسخت گیر زنهار زنهار که خصوص فهم این مسئله بقاعده نور وی و نصیحت این خیرخواه بشنوی که بسیاری ادراکات مستعدی در این مرحله خطر دیده اند و از مراتب عالی محروم مانده اند پس اعتبار تطبیق با شریعت مطهره در طریقت عرفا با این معنی است که طریق تصفیه و تحلیه باید طریقی باشد که مرشد معنوی فرموده باشد و چون مفروض این است که مرشد طریقت بواسطه مشایخ سلسله او از جانب امام علیه السلام مامور بارشاد است پس طریق تصفیه بر طبق شریعت باشد و حقیقت شریعت نیست مگر قول مرد حق نیاکان و امامان و اولیاء چنانکه حقیقت طریقت نیست مگر افعال و حقیقت نیست مگر احوال و کما قال رسول لله صلی لله علیه و واله الشریعتہ احوالی و الطریقتہ افعالی و الحقیقتہ احوالی و مراد ما از این مسئله نه تحدید فرایض و روایت متوظفه شرعیه است چرا که معلوم است که تحدید این مراتب بوجهی است که اهل اجتهاد و یا اخبار از آیات و احادیث استنباط فرموده اند و جمیع متکلفین در این خصوص با یکدیگر مشترکند و نظام عالم موقوف بر اقامت این وظایف است و تحقیق امثال این مسایل مشترکه فن عارف نیست بلکه فن فقیه است بلکه مراد تحدید تکالیف شخصی معین است که هر شخص بچه نوع باید در حرکات و سکونات قلبی و قالبی با حق معامله کند و تعیین مراتب ریاضات و حدود رخص و عرفات و اعدا او را در کیفیت اذکار و آداب معاشرت و عزلت و ارکان صحبت و خدمت و تعیین اوقات برای موظفات بحسب کل فرد من افراد الطالبین و اعظم از همه تعیین ذکر خفی قلبی که عمده است در تصفیه باطن کما قال مولانا امیرا لمومنین ان الله جعل الذکر جلاء لقلوب تسمع به بعد الوقره و و تبصر به بعد العشوة و شقاو به بعد المعانده الحدیث رواه فی نهج البلاغه چنانکه طیب تعیین میفرماید مقدار دواغدا و ملبوس و ماکول و مشروب و نوم و تقطینه و حرکت و سکون مریض را همچنین مرشد طریقت

خصوصیات اعمال را معین میفرماید و همچنانکه در معالجه امراض بدنی بعمومات کتب طب عمل کردن موجب صحت نمی‌شود در معالجه روحانی قرآن مسموعات و حدیث عمل کردن و تکالیف شرعی نوعیه و جنسیه اکتفا نمودن مثمر صحت روحانی نمیکرد که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی. کتاب الله و عترت رسول الله خلیفه رسول الله اندکتاب حدیث و عرفا خلیفه عترت رسول الله و مدعی خلافت در اینجا مانند مدعی خلافت در آنجاست قلم اینجا رسید و سر بشکست فافهم از ادم اعتبار تطبیق با شریعت در مشرب رابع که مشرب حکمای اشراقین است اینست که تصفیه بر وجهی باید که عقل صرف حکم نصیحت آن کند و آن تضعیف جهت شهوت و غضب و تقویت جانب عقل است بنوعی که معهود و مقرر حکماست در علم تهذیب اخلاق که حکما بعقل صرف تدوین کرده‌اند و طریقه تصفیه که مذکور شد که جمعی از متأخرین بلکه معاصرین تصور کرده‌اند که طریقه عرفانست من عندی و تصفیه کتابی بدون مرشد بمسلك اشراق نزدیکتر است تا بمشرب عرفان و در اینجا مشرب خامسی نیز هست و آن مشرب اخباریین است در تحصیل عقاید یعنی همچنانکه عملیات باید ماخوذ از نصوص احادیث باشد اعتقادات نیز ماخوذ از کلام خدا و احادیث اهل عصمت باشد من غیر تصرف فیها بالعقل الناقص و این مشرب فاضل متبحر مولانا امین استرآبادی طاب ثراه است و این مذهب اگرچه در بادی النظر بسیار دور از کار می‌نماید بدوجهی اند آنکه متفق علیه همه علماست که در اعتقاد است تقلید جایز نیست و اعتقاد باید ماخوذ از دلیل باشد و عمل بحدیث در اعتقاد یعنی اخذ اعتقاد از حدیث بدون تصرف عقل رجوع بتقلید محض است نقل تمنی اینکه این مشرب مستلزم روات چرا که علم بصدق نبی و امام صلوات الله علیه موقوفست بر علم بوجود باری تعالی شانه که موقوفست بر علم بحدوث عالم یا امکان ماسوای لله و همچنین موقوفست بر اثبات صفات کمالیه حق بدلائل عقلیه صرفیه و پس اگر مسئله از مثال این مسایل را موقوف علیها باید از حدیث استنباط نمود علم بان مسئله موقوف خواهد بود بر علم به تصدیق نبی ص با صدق امام ع و هذا دور ظاهر و لکن چون دور از کار که مینماید نیست بلکه بسار نزدیک بکار است عالم ربانی مولانا محمد محسن کاشانی طیب الله مضجعه نیز این مذهب را در تصانیف شریفه خود نصرت فرموده چنین فرموده که طالب صادق مبتدیرا خلاص از زیغ و شبهه ممکن نیست مگر بالزام این مشرب تا بدرجه محققین برسد و در مقامات کتاب مستطاب وافی چنین فرموده که الانسان لابداً ان یکون احد رحلین اما محققا صاحب الکشف والیقین او مقلدا صاحب التصدیق و التسلیم و اما الثالث فهالک و الی الضلال سالک بجهة مستند ایشان آیه شریفه ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب او القی نستمع و هو شهید مستندی قوی است و حدیث شریف الناس الثلاثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل النجات و همج عاع و کلام معجز نظام نحن العلمنا بر اشعیثا المتعلمون و سایر الناس غشاء و عبارت فصیح اشارت کن عالم و متعلما و لاتکن الثالث فتهلک و غیره ذالک از احادیث و کلمات و عباراتی که همه از اهل بیت علیهم السلام رسیده شواهد قاطعه و براهین ساطعه بر این مشرب میتواند بود بلکه آیات شریفه مشتمل بر تقاسیم ثلثة از کنتم ازواجاً ثلثة فاصحاب المیمته و اصحاب المشتمه ما اصحاب المشأته و السابقون السابقون ایه وافی هدایه فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصه و منهم سابق بالخیرات باذن الله و کریمه عظیمه هل یتسوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون انما یتذکر اولوالالباب مجموع دلالت صریح بر اینمطلب دارند و این مشرب با مشرب خروج از رای و تسلیم کامل شدن بسیار مناسب است و اندک فرقی با مشرب عرفان دارد و آن اینست که ایشان می‌گویند اعتقادات را در کلام اهل عصمت تسلیم قبول باید کرد مداومت اعمال و مواظبت تقوی بر طبق مستفاد از حدیث نیز بدون تفرق عقل ناقص قیام نماید تا تنویر قلب حاصل شود و حقایق شرع که در کثرت امثله مخفی است جلوه گر گردد و عرفا می‌گویند که اعتقادات را از پیر طریقت که تعیین کرده اهل عصمت است و لامحاله کلام او با حدیث مطابق است مداومت باید نمود که البته موجب صفای باطن و عروج بر معارج خواهد بود و عنقریب نقادی این مسئله خواهیم نمود منتظر باش و رجوع به تحقیق بدست اخباریین کن و بدانکه اشکالی که در عنوان کلام از دو وجه بر این مشرب وارد آورده مندفع است بجهة اینکه اتفاق علماست بر اینکه تقلید در اعتقادات جایز نیست مستندان نیست مگر لزوم دور پس دو وجه اشکانیکوچه راجع میشود و جواب ایشان یعنی فاضل استرآبادی و محقق کاشانی قدس سر میرهما و اتباع ایشان اینست که انقدر از مسایل التّهیات که موقوف علیه ثبوت نبوتست از جمله بدیهات و قضایائی محتاجه الی المتهاست و چنین میدانند

که اثبات مسئله واجب و توحید و غیر ذالک از آنچه موقوف علیه است صدق انبیاء علیهم السلام است مجموع متکلفین مفسورند بر تصدیق بآن همه کفار و منکرین مبدا در حین اضطرار بی اختیار متوسل برب خود میشوند و بیگانگی او اقرار میکنند و بعلم و قدرت و حکمت در فضل و لطف اعتماد می نمایند پس اگر این مقدمات نظری نبودی چگونه این اعتراف در حال اضطرار من غیر اختیار بظهور رسیدی بلکه حیوانات غیر ناطق نیز بر فطرت توحید مفسورند بلکه همه در این باب نباتات و جمادات نیز مالک ورب و اختیار عز سلطانه می شناسند چه احتیاج بدلیل چنانکه از عارفی پرسیدند ما الدلیل علی اثبات الصانع در جواب فرمود لقد اعنى الصباح عن المصباح و آیات شریفه قرآنی و احادیث صحیحه معصومین علیه السلام این مسئله را تقویت عظیم میکند اما آیات مثل قوله سبحانه فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله و مثل قوله تعالى و لئن نسئلتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله و مثل قوله جل جلاله و اذ اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم و ذريتهم و اشهدهم على انفسهم الست بربكم قالو بلى و اما احادیث مثل حدیث شریف کل مولود یولد علی الفطرة الا ان ابواه یهودانه و ینصرانه و یحbane و مثل حدیث ماثور از امام جعفر صادق علیه السلام مروی در تفسیر امام الحسن الزکی العسکری علیه السلام که سالی بانجناب عرض کرد که ولنی علی الله ما هو فقد اکثر علی المجادلون و جبروتی آنجناب علیه السلام در جواب فرمود که هل رکت سیفته قط سائل عرض کرد بلی آنحضرت فرمود که هل کسرت یک حین لاسیفته بتحیک و لاسیاعته تعینک سائل عرض کرد که بلی آنحضرت فرمود که فهل تعلق قلبک هناک ان شیا من الاشیا قادر علی ان یخلصک من ورطنک سائل عرض کرد که بلی آنحضرت فرمود فذالک الشیء هو الله القادر علی لانجاء عین لامنح و علی لاعانة عین لامغیث پس هرگاه قدموقوف علیه ثبوت از مسائل الهی فطری در اعداد بدیهیات داخل باشد تفصیل سایر اعتقادات را تماما از کلام معصوم باید اخذ نمود اگر کسی را شوق استدلال همه باشد چون اکثر احادیث بطریق استدلال نیز وارد شده بهمان استدلال معصومی که رواش بحر ولایت ولوامع شمس نبوت است اکتفا باید از مقالات متفلسفین و خرافات متکلمین برکنار باید بود و حقا که فاضلین مذکورین شکرالله یسعه در تحقیق این مسئله نهایت استقامت سلیقه بکار برده اند و اکثر متکلفین و طالبین حقا از صدمات شبهات و شکوک مختلفه متولد از اخبار محنقله طبقات علما رهانیده اند و قانون تسلیم را که بحکم حدیث شیعینا المسلمون لنجباء قانون معامله قدمای شیعه باهل البیت بسیار نیکو رعایت فرموده اند لیکن چون در راس هر مائه باید مذهب حقا تحدید دیگر حاصل شود این فقیر خاکسار ریزه خوارخوان لطیف حل لطیف قدس سره العلی را نیمتی از برای این تحقیق بخاطر رسیده لازمست که بعرض برادران دین و طالبان یقین برساند فاستمع و لاتکونن من الغافلین عالم ربانی مولانا محمد محسن کاشانی قدس سره سبحانی در مقدمات تفسیر ملکوتی تسطیر صافی تحقیق فرموده که در فهم اسرار کلمات الهی حکمای وسیع الفهم قویم النظر مستقیم الفکر را مطلع بصر و مطرح نظر همواره بر حقایق کلیه محیط بر افراد غیر مشاهیه و مفهومات غیر حاضره مشتمله بر اشخاص غیر محصوره است و بمجرد اینکه آیتی از آیات در مدح یا ذم احدی از نیکان یا فردی از بدان نازل شده باشد یا معنی تمثیل آیه اختصاص بمفهوم شخصی داشته باشد آن آیه را در حد اختصاص محدود و در مضیق انحصار محصور نمی فرمایند بلکه تا تواند در تعمیم مفهوم فی کل مایحتمل الاحاطة و العموم می افزایند همچنانکه حضرت مولانا و امامنا ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام آیتی را که در خصوص صله رحم ال محمد صلوات لله علیه و علیهم نازل شده تعمیم فرمودند در صله ارحام کل مومنان و چون توهم میشد که محققان اصحاب نظر را در مثل این تعمیم در مواضع دیگر رخصت نباشد و امثال این تعمیم مختص امام ع باشد آنحضرت وی را مخاطب فرموده که ولاتکونن ممن یقول فی الشیئی انه فی شیئی واحد یعنی مباش البته از جمله کسانی که چون خبری از آیت یا حدیث برایشان وارد میشود که ظاهران اختصاص بشیئی واحد است می گویند که آن شیئی واحد که عبارت از آیت یا حدیث باشد مختص آن شیئی واحد است بلکه تا توانی در تعمیم و توسیع دایره مفهوم آن کوشش نما محقق مذکور قدس سره فرموده که و هذا عن التخصیص فضلا عن الاذن فی التعمیم یعنی این کلام اعجاز نظام نه همین رخصت در تعمیم است بلکه نهی و منع از تخصیص است بصیغه تاکید راقم حروف گوید سلیقه مستقیم حکم میکند که الف و لام در فی الشیئی الف و لام عهد ذهنی باشد از قیل الف و لام الیسئم فیقول امیرالمومنین فرأنی و لقد امرنا اعلی للئیم فمضبت ثمته قلب لایغنی

مدخول این الف و لام تحبب معنی نکره است و لفظ شیئی نیز بعلاوه ابهام مستفاد از الف و لام مبهم است و لفظ مبهم در سیاق نهی مفید عموم بناء علی هذا کلام اعجاز نظام اذن در تعمیم بلکه نهی از تخصیص است در جمیع موارد و این مسئله که از کلام امام مستفاد است مطابق است با آنچه حکمای الهیین گفته‌اند که نظر حکم هرگز تعلق بمفهومات شخیصه و مقامات جزئیه نمی‌گیرد بلکه همواره متعلق است بحقایق کلیه نوعیه و جنسیه که با افراد غیرمتناهی است و این بجهت آنست که شرف انسان بر سایر حیوانات با دراک کلیاتست مددعلوم مدونه متداوله حکیمه و شرعیه و عرفانیه و ادبیه مجموع مبنی بر این قاعده است حتی علم اصول فقه که مبنی بر ظنونست مبنی بر ظنیات کلیه است و تا پای کلیات و اطلاق در میان نیاید هیچ علمی مضبوط نمی‌شود و هیچ فسادى بصلاح نمی‌آید چنانکه تا قاعد و کلیه کل فاعل مرفوع و کل مفعول منصوب و کل مضاف الیه مجرور از مصدر ولایت صادر نگردیده فساد خطای کلام عرب بصلاح مبدل نگردیده و حدیثی که در شرح کلام اعجاز نظام علی قسیم الجنة و النار بروایت مفضل بن عمر از حضرت صادق صلوات لله علیه در کتاب عین الشرایع شیخ صدوق طاب ثراه مرویست مبتنی بر این قاعده است و حدیث مذکور در مقدمه ثالثه تفسیر صافی نیز مذکور است و هر قدر تجرد لسان زیاده‌تر میشود و قبرش بحضرت مجردات قدسیه بیشتر می‌گردد و علوم او کلی‌تر و محیط‌تر و کثیرا فسر او تروسع دایره‌تر میشود چنانکه جناب ولایت ماب صوات لله علیه فرموده‌اند علمنی رسول لله صلی الله علیه و آله الف باب من العلم ففح لی من کل باب الف باب و هرگاه این مقدمه را دانستی پس بدانکه دوانی در بعضی از رسایل خود فرموده‌اند که آل رسول الله صلی الله علیه و اله بر دو قسم‌اند صوری و معنوی ال صوری جماعتی‌اند که بواسطه ولادت صوریه نسبت بانحضرت می‌رسانند و ایشان سادات از ذریه علی و فاطمه‌اند و ال معنوی آن جماعتند که بواسطه ولادت معنویه نسبت بانحضرت می‌رسانند و ایشانند اولیا و فقراء و عرفای امت احمدی صلی الله علیه و اله اعنی بر آل صوری صدقه صوری حرام است بر آل معنوی که تقلید غیر باشد در علوم حرام است بعد از آن فرمود که هرگاه نسبین صوری و معنوی در ما صدقی جمع شود همچنانکه در ائمه مشهورین از اهل البیت علیه السلام هر دو نسبت متحقق شود پس نور علی نور میشود اینست خلاصه کلام محقق دوانی باندک تفاوتی و شیخ محقق مقبول الکمل فی الکمل بهاء الدین محمدالعاملی طیب الله مرقده در کتاب اربعین این تحقیق را بسیار تحسین فرموده مولوی معنوی قدس سره الاحفی در مثنوی بر این طبق تحقیق را در ضمن مدح حضرت خاتم صلی الله علیه و اله فرموده مثنوی صدهزاران آفرین بر جان او بر قدوم و دور فرزندان او ان خلیفه زادگان مقبلش رسته‌اند از عنصر جان و دلش گرز بغداد و هری یا از ریند بی تراج آب از نسل وی‌اند شاخ گل هر جا که می‌روید کلاست خم مل هر جا که می‌جوشد مل است زمغرب برزند خورشید سر عین خورشیده است نه چیز دیگر و احادیث که تأیید وی میکنند نیز بسیار است مثل قول صادق علیه السلام والدنی رسول الله صلی الله علیه و اله وانا اعلم کتاب الله یعنی ولدنی بالولاده المعنویه از این جهت فرمود و انا اعلم کتاب الله و مثل قول سبحان زین العابدین علیه السلام انما کان سلمان بین العماء لانه امرنا اهل البیت فلذالك نسبه الی العلماء و لفظا هذا معناه و چون حقیقت آل و اهل بیت را دانستی و مقدمه اولی را نیز در نظر داری پس این معنی از اهل البیت علیهم السلام متواتر بصدور است که طریقه مرضی اهل البیت علیهم السلام اینست که شیعیان ایشان در جمیع اعتقادات و احوال و اعمال تسلیم امام خود باشند و هرچه از امام معصوم پاک علیهم السلام بظهور رسیده از معارف مبداء و معاد و تکالیف قلبی و قالبی همه را تسلیم قبول کنند و هیچگونه اعتراض و بحث وارد نیاورند هر چند در مسائل اعتقادیه حکمی باشد که عقلشان قبول نکند یا در مسایل عملیه حکمی باشد که نفسشان کراهت داشته باشد و آیه شریفه فلا و ربک لایومنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدون فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلمو تسلیم ماخذ این اصل است و احادیث باین مضمون بسیار است و محمدبن یعقوب کلینی طاب ثراه در کتاب کافی بابی علیحده باین خصوص عقد کرده و آنرا باب التسلیم و فصل المسلمین نام نهاده و چون فاضلین متبحرین استرآبادی و کاشانی قدس سره هم‌املاحظه فرموده‌اند که قانون تکلم در اصول و اجتهاد در فروع با قاعده کلیه تسلیم محض و انقیاد بخت چندان تصالحی ندارند بلکه بسا باشد که متعدی بحدتتا فرد تخالف شده باشند از آنجا که با کریمه عظیمه ان الظن لایعنی من الحق شیئا و آیه روافی هدایه اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتعبون ماتشابه و امروه اسکنوماسکت الله عنه گاه گاهی معارض میشود طریقه اخبار را در اصول و

فروع و اعتقاد و عمل رجحان داده‌اند چرا که طریقه اخبار بانقیاد اقرب و بتسلیم اوفق و بیقین الصق است و مرا چنان بر قلب محبت طلب القا میشود که چون امام علیه السلام مری کل و خلیفه الله حقیقی است و در عرفانیه مقرر است که حجاب بین العبد و الرب تعالی شانه نیست مگر عبد چنانکه حافظ لاریب و عارف لسان الغیب قدس سره بر طبق حدیث شریف ماثور از اهل البیت علیهم صلوات لله و السلام بر لیس بین الله و بین خلقه فرمود میان عاشق و معشوق هیچ حاجب نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز و در احادیث قدسیه ماثور است که حضرت محبوب ازل و معشوق لم یزل یکی از انبیا را مخاطب فرموده که ودع نفسک و تعال الی و مرویه نبویه موتوا قبل ان تموتوا حدیث قدسیه من عشقته قتلته و سيار کلمات الهیه ربانیّه خصوص مناجات انچلیه حضرت قبلته العارفين و امام العاشقين زين العابدين و نورالساجدين صلوات الله عليه و على آبائه الطاهرين و انبائه الطيبين بر صحت این معنی شواهد محکمه قاطعه و براهین متبته ساطعه است و اذواق اولیای موحدین و مشارب حکمای الهین مکرر بر این معنی شهادت داده‌اند. مثلاً بجهت رفع یقین عبد مرشد حقیقی که امام علیه السلام است قوانینی چند باذن الهی و وحی ربانی و فتوای آسمانی مقرر فرمود که شیعیان ایشان که مریدان حقیقی اند بر عایت آن قوانین مستعد رفع تعینات و سلب تشخصات گردیده بواطن فیض موطن شان محل تجلی نور امام و مرات جلوه گری حق علام گردد و اعظم آن قواعد کرام که ام المقامات و الاحوال و اب المنازل و المعارج للرجام قانون محبت است که اول بر طبق کریمه قل لا استلکم علیه اجراء لالمودة فی القربا که بواسطه روح الامین صادق الکام بر قلب خاتم النبیین علی مقام علیه و آله الصلوة و السلام نازل گردیده بر همه امت واجب شده که ذوی القربی رسول لله را صلی لله علیه و اله که فرزند آن قلبی و قلبی و ولدان روحی و سری و جسمی آنحضرت اند اعنی فرزندان علی و فاطمه صلوات الله علیهما که یکی بحکم انفسناذ انفسکم نفس رسول الله صلی الله علیه و اله و بمقتضای انا و علی من نور واحد عین حقیقت کلیه محمدیه است و یکی بحکم فاطمه بضعة منی پاره تن و بضعه روح و فلذه کبد آنجناب است دوست دارند و با این جهت همه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین من الخاتم الی القائم ص امر بلیغ و تاکید شدید در خصوص محبت خود فرموده‌اند تا بحدی که حب علی حسنة لاتضرر معها سیئة از آن بزرگوار و امثال آن بظهور رسیده و قاعده عظمای دیگر که متفرع بر قاعده محبت و مجموع قواعد دیگر بر آن منوط قاعده و لایت است و مراجعان خوش میاید که همچنانکه اعتقادات را اصول دین و اعمال را فروع می گویند ثمره ولایت دین نام گذارند چرا که شجر که اصل و فرع داشته باشد هرگاه ثمره نداشته باشد ناقص و ناتمام است و بر خلق این اصطلاح است حدیثی که در عنوان کتاب مصابیح القلوب مذکور است با این عبارت که ان مثل هذا الدین کشجرة طيبة الايمان اصلها صلوة و جذعها الزکوة و فرعها الصیام لحادها و فی روایة عروقها والحج اغصانها وارد افهاد ولایتنا اهل بیت اشجارها حکایت از ولایت در این مقام بر طبق حدیث شریف مذکور اعتقاد بامامت است علیه السلام است چرا که این معنی در ایمان که اصل است مندرجست و مشخص است که مراد از ایمان اصول خمسة است که یکی از آن اعتقاد بامامتست نه مراد از ولایت معنی الویت در تصرف است که صفت الله رسول و امام ص است کما فی قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم را کعون چرا که این معنی صفت متبوع و مقتدا است و باید مراد از ولایت در این جا معنی باشد که صفت تابع و مقتدی باشد مانند اجزای وی اعنی و قسم اول و قسم سیم و قسم چهارم و مجملا و حقا و نه بمعنی محبت فقط آنست چرا که محبت فقط معنی است که قبل از صلوة و زکوة و صیام و حج بعد از حصول اعتقادات باید متحقق باشد بلکه مراد از ولایت در این مقام لطیف علی است که تا بحال بنظر فقیر نرسیده که احدی از علمای رسوم متوجه تعیین مفهوم ان بنوعی که مقبول سلیقه مستقیم باشد شده باشند و ببرکت اهل البیت علیهم السلام بفهم ان فایز گردیده و آن اینست که ولایت در اینجا معنی اینست مضایف معنی اولی بتصرف که صفت امام است اعنی خود را بتصرف آنکسی که بنص خدا و رسول معلوم شد که اولی بتصرف است داون چرا که موالات اهل بیت علیهم السلام گفته‌اند و مفاعله صیغه مشترکه بین الطرفين است پس همچنانکه بحکم انما ولیکم الله الاية امام اولی بتصرفست در نفس ما از ما که النبی اولی با المومنین من انفسهم و همچنین النبی اولی بکم من انفسکم و چون خدا فرمود که او اولی بتصرف امام باید ما را تصرف کند مانند کسیکه عبد خود را بتصرف دیگری دهد آن شخص البته باید آن عبد را تصرف کند رب

حقیقی که خداست ما را که عبد حقیقی اوئیم بتصرف خلیفه خود که امام باشد داده که ما عبودیت او بجا آوریم که من اصغا الی ناطق فقد عبده همچنین چون خدا ما را بتصرف امام علیه السلام دارد در معنی که امام ما را باذن خدا تصرف نمود حلقه عبدیت خویش بگوش ما کشید ما را نیز تکلیفی است که ما هم خود را بتصرف او بدهیم و او را تمکین کنیم که هر تصرف که خواهد در ما بظهور رساند و تعبیر از این تصرف و اذن که تکلیف است در لسان شرع به بیعت میرساند و بیعت بمعنی فروختن است و حق تعالی بحکم انب الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم مشتری مرنبی و امام ع بحکم ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله در اشتری خلیفه خدائید و لی بحکم فاستبشرون بیعکم الذین بایعتم به بایعتم و اینست معنی ولایت در آیه وافی هدایه و من یتول الله و رسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون و کلام اعجاز نظام اللهم و ال من و الاله که اول بعد از آیت انما و ثانی بعد از کلمه من کنت مولاه واقع شده چرا که این معنی چون صفت تابع است و مضایف آن معنی آنست که صفت متبوع است باید بعد از آن واقع باشد و این ولایتست ثمره شجره دین چرا که رسول لله ص بعد از فرض صلوة زکوة و صیام و حج این فرضیه را فرض فرموده و این فرضیه است اخرا الفریض و این فرضیه از علمیاتست نه از اعتقادات زنها که کج نفه می اگر تشکیک داری در اینکه علیما تست بشنوکه عرض کنم که امام ص فرمود بنی الاسلام علی خمس الصیام و الصلوة و الزکوة و الصیام و الحج ولایته و مانودی بشی کمانودی بالولایت چه ظاهر است که مراد از ولایت در این حدیث شریف اعتقاد بامامت نیست بلکه مراد از ولایت عملی از اعمالست مانند اخوات اربع اعنی مبایعت و معاهدت بامام و امام ص خود نیز باین تکلیف مکلف است که این معاملت را با نبی ص سابق بر خود بعمل آورد چنانکه در حدیث شریف وارد شده که رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نخبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تأویلاً مراد از آن حضرت شاه اولیا علی المرتضی علیه صلوة الله العلی اعلی و جناب حمزه سیدالشهدا و حضرت جعفر طیار رضی الله عنهماست و آنحضرت میفرماید که من قضا بکنه عبارت از حمزه و جعفر است و من ینتظر منهم و از بعضی احادیث ظاهر میشود که آن عرفای ارباب کشف و شهود و محققین موحدین اصحاب کرامت وجودند قدس لله اسرارهم اصولاً و فروعاً و چون علوم انبیاء نیز وظایف باشند علمای شریعت که ورثه علوم ظاهرند و علمای طریقت و شریعت که ورثه علوم ظاهرند و علمای طریقت و شریعت که ورثه علوم باطنند پس چه مانع از آنکه العلماء ورثه الانبیاء را تعمیم کنیم و باین محاکمه منازعه میان اهل ظاهر و اهل باطن را مرتفع سازیم و این محاکمه لطیفه را تحت قاعده صادقه لاتکونن ممن نقول فی شیئی انه فی شیئی واحد مندرج کرده ایم و عجبت از همه امور عجیبه آنکه علمای حقیقتاً از فرط انصاف مضایقه از این معنی نیست که العلماء و رثه الانبیا را تعمیم کند تا حدیث شامل اهل ظاهر نیز باشد و ایشان ازین شرف محروم نباشند و بعضی علمای شریعت را بی انصافی بحدی دامن گیر شود که از تعمیم حدیث بر وجهی که شامل اهل باطن باشد مضایقه کند و مصداق حدیث خود را دانند و بس بانکه نسبت علم ظاهر بعلم باطن مانند نسبت آب بفاکله و قشر بلب و بتن یحب است و نسبت علم باطن بعلم ظاهر چون نسبت لب بقشر و حب به تین و فاکهه بالسبت و مقرر است که قشر و تین و اب خدای انعام است و فاکهه و حب و لب خدای ادمی واجب الاکرام قال الله سبحانه فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا الماء صباً ثم شققنا الارض شقافانبتنا فیها حباً و غباً و قضبنا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهة و ابامتا حالکم و لانعامکم کم و قدوروعن الصادق انه جل جلاله اراد بالطعام هنا العلم حیث قال فی قوله سبحانه فلینظر الانسان الی طعامه علمه الذی یاخذه عن یاخذة والحمد لله علی فهم اللطایف وله فی از بیان نکته تقید الصراط المستقیم بصراط الذین انعمت علیهم باکمل وجهی و احسن تحقیقی و اقوم تدقیقی فراغت حاصل کردیم شروع کنیم در تحقیق معنی صراط المستقیم بعون الله العلی العظیم احسن حقیقه صراط مستقیم واسطه میان افراط و تفریط است در اعتقادات و اخلاق و احوال و اعمال چنانکه در تفسیر مولانا و امامنا ابی محمد الزکی العسکری علیه صلوة الله و السلام مذکور است که الصراط المستقیم ما قصر عن الغلو و ارتفع عن تقصیر در کتاب مستطاب نهج البلاغه از حضرت شاه اولیا علی المرتضی علیه صلوة الله العلی الاعلی این عبارت لطیف اشارت مذبور است که لایقاس بال محمد ص من هذه الامة احد ولا یتوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابداهم اساس الدین و عماد الدین و عماد الیقین الیهیم یضی الغالی و بهم یلحق التالی و در کتاب الحججه اصول کافی از حضرت مولانا ابی عبدالله جعفر صادق صلوة الله علیه



ماثور است که انّ الارض لاتخلو الا وفيها امام نبي ان زاد المنون شياردهم و ان نقصوا شياء ائمه لهم و احاديث باين مضمون از اهل عصمت و طهارت که خزينه اسرار وحى و حکمتند مذكور الودود است و آيه شريفه و كذلك جعلناكم امة و طيارين مطلب شاهدهى عدل است و كريمه عظيمه و السماء رفعها و وضع الميزان الاتطغو فى الميزان و اقيموا الوزن بالقسط و لاتخسروا الميزان اين مقصد را برهانست قاطع الاتطغونهي از افراط و غلولا تخسروانهي از تفريط و تقصير و اقيموا مرتبوسط و اعتدال در ديوان مرتضوى نشان صلوة الله على قائله مذكور است بيت نحن نوم النمط الا و سلطانه لنساكمن قصر او افراطه و اين مسئله متفق عليه تمام حكماى الهيىن و عرفاى موحدين است اما توسط در اعتقادات مثل توسط بين التشبيه و التعطيل در علم بصفات الله و توسط بين الجبر و التفويض در علم بافعال الله و تحقيق اين هر دو مسئله مذكور شد توسط در اخلاق مثل بين الشر و الخمر که بعفت مسمى است در تهذيب قوت عمليه مسمى است در تهذيب قوت عمليه مسمى بعقل عملى وايضاً اين مسائل و تشخيص مفهومات آن على السبيل التفصيل موكول است بعلم تهذيب اخلاق از جمله كتب مصنفه در اين فن كتاب الطهاره حكيم معتدل الخلق ابو على بن مسكويه و كتاب اخلاق ناصرى قدوة الحكماء المحققين نصير الملة و الدين الطوسى طيب الله تربته و كتاب احيا العلوم است و كتاب حقايق تلخيص كتاب محجه و رساله مختصره مسمى بنسخه خلاصه كتاب حقايق است و اين هر سه از تصانيف شرعيه عالم ربانى مولانا محمد محسن كاشانى قدس فيض سبحانى است و اما توسط در احوال مثل توسط بين الجذب و السلوك که در لطايف سابقه محقق ان مذكور شد الرباعيات توسط در اعمال مثل توسط بين الرخقة و العزيمة که عبارت از ترخص مطلع و توسع بخت است بحديکه متجر بتحرير حلال الله و تحليل حرام لله و تعديد از حدود الله نشود و من يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه علوى عبارتست از تضيق در دين و تخرج در استعمال شرع مابين بر وجهى که منجر بفساد دماغ و يولد وسواس گردد قال الله جلت نعمته ما يريد الله ليجعل عليكم فى الدين من حرج و ليكن يريده و ليظهركم و ا لتيم نعمته عليكم و قال وسعت رحمته يريده الله بكم اليسر ولا يريديكم العسر و قدر عنهم ان الخوارج ضيوا على انفسهم بجهالتهم ان الذين اوسع من ذلك و چون حكم جميع توسطات بوجهى خروج از طرفين و بوجهى جميع بين الطرفين است چنانکه تحقيق اين مسئله در سمات سابقه از همين كتاب مذكور شد در حديث شريف وارد شده که ان الله يحب ان يوخذ برخصة كما يحب ان يوخذ بغرائمه و معيار رخص و غرايم را در شخص از متكلفين بجز مبرى معنوى که مومنمتمحن عبارت از اوست كس نداند و مولوى معنوى قدس سره فرموده نظم هست اباحت كز هوايه ضلال هست اباحت كز خدايد كمال عجل با آن نور شد قبله كرم قبله بى آن نور شد عجل و صنم و از كمالات اهل بيت مستفاد ميشود که وسع از آيه شريفه لا يكلف الله نفسا الا وسعها مستبظ ميشود و دون طاقتست يعنى آنقدر تكليف که بمقدار وسع نيست و حق تعالى كرم فرموده و بقدر وسع ما شبانه روزى هفده ركعت نماز بجا آوريم و وسع نيست فرموده از اصول كلييه ماخوذه از اهل بيت استنباط مى گردد که ترخص در غرايم متنجه فرط تضيق است که متكلف بحكم افضل الاعمال احمضها بر خود حمل ميکند و كريمه عظيمه ليس على الذين امنوا و عملوا الصلوة جناح فيما طمعو اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و احسنوا و الله يحب المحسنين که مفسرين در تفسير آن متحير مانده اند بر صدق اين تحقيق حجتى بالغه است و حكايت بمن شاه اوليا و على مرتضى صلوة الله عليه و دو نفر در خصوص تحريم مناجات و نزول آيه يا ايها الذين امنوا لاتحرموا طبيبات ما احل الله لكم و لاتعتدون الله لا يحب المعتدين و آمتين مذكورتين بعد از اين آيه شريفه اين مطلب را برهاني ساطعست و در اين مقام اشكالى عظيم است که مترسمين اهل ظاهر مشكل که از عهده حل آن برانيد و ان نهى لاعتدوا و نسبت لغوهمين مواخذه مرتضوى صلوة لله عليه است و اين ضعيف ريزه خوار خوان احسان نعمة الله ولى مظفر على نور الله مرقده را حلى لطيف مناسب چنان ميداند که بعد از نقل حديث بعرض برادران روحانى رساند اميد که مقبول خاطر حضرت پير روشن ضمير ما گردد و فيض باطن شاه اوليا اين ضعيف را از درجات نفس اماره خلاصى ارزاني فرموده درد عشق را درمان اين ضعيف مقرر فرمايد مظفر على شيخ طبرسى ره در تفسير مجمع البيان و شيخ قمى رحمة الله در تفسير خویش از حضرت بحر الحقايق مولانا ابى عبدالله جعفر صادق روايت فرموده اند که آيت مذکوره نازل شد در شأن حضرت اميرالمومنين و بلال و عثمان بن مطعون پس اما اميرالمومنين عليه السلام پس قسم ياد فرمود که هرگز در روز افطار نکند و اما عثمان بن مطعون پس قسم خورد که

هرگز با اهل خود مقاربت نکند و شیخ قمی این تتمه را از یاد کرده که زوجه عثمان مذکور داخل شد بر عایشه و حال آنکه زنی بود جمیله عایشه از سبب زینت نکردن او پرسید در جواب گفت که از برای که زینت کنم پس قسم بخدا که شوهر من از فلان روز تا بحال نزدیک من نیامده و شیوه رهبانان اختیار کرده و مو پوشیده و زاهد در دنیا گردیده و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل خانه مطهره شدند عایشه آنجناب را از ماجرای زوجه عثمان اخبار کرد آنحضرت بیرون آمدند و ندای صلوات جامعه دادند پس مردم مجتمع شدند رسول الله بر منبر صعود فرمودند بعد از حمد و ثنای خدا فرمودند چه میشود اقوامی را که طیبات را بر نفوس خویش حرام ساخته‌اند من در شب خواب میکنم و با زنان نزدیکی میکنم پس هرکس به نسبت من بی‌رغبت باشد از من نیست پس آن جماعت برخاستند و عرض کردند که ما قسم خورده‌ایم پس نازل فرمود خداوند عالمیان این آیت را که لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لیکن یواخذکم بما عقدتم الایمان الاخرالاتیه و حقانیه در لطایف سابقه تحقیق نمودیم که کمال سایر الی الله جمیع بین الجذب و السلوک است و در اصول عرفانیه مقرر است که نشانه نبوت مقتضی و منتج سلوک و رجوع از جمیع بفرق است همچنانکه نشانه ولایت مقتضی و منتج جذب و توجه از فرق بجمع است و شیخ حقیقی که رسول الله است مرید حقیق خود را که علی مرتضی است و کل من شانه فی اراده نبی الله صلی الله علیه و اله بهر دو نشانه جذب و سلوک تربیت میفرماید چرا که چون شیخ عامل مقام نبوت و ولایت و جامع بین الکمالمین است گاهی بقوت ولایت مرید را جمع میکند و در این حال چون تنفر و تجافی از دارعزور رومیدهد مصمم ترک جمیع مشتیها حتی مناجات میکردند لهذا بجهت تاکید تصمیم قسم یاد میفرماید که دیگر متعرض مناجات نگردد و چون حکمت اقتضا تعدیل حرارت و جذب برودت سلوک میکند اعنی شیخ حقیقی مرید را از مقام جذب و جمع بمقام سلوک و فرق تنزل میفرماید و چون مقام جذب وصال و مقام سلوک مقام فراق است. از وصال بفراق آوردن نهایت صعوبت را دارد چرا که محبت غالب کل غالبست و قاهر کل قاهر پس دیگر معشوق خواهد که عاشق بجهت رعایت حکمت ترک حضور او کند در و بعالم کثرت آورد بغیر از اینکه بفرماید که اگر این خدمت را که سلوک و فرق است بجا نمی‌آوری دیگر ترا دوست نمیدارم هیچ نوع تهدیدی دیگر حرارت جذبرا سردنمیکند کل ان الله لایحب المعتدین و اطلاق اعتدال بر ترک مناجات و تهدید لیس منی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده این توجیه اگرچه مناسبت بحال بلال و عثمان بن مطعون نهایت مناسبت دارد و لیکن نسبت بفرط تمکین حضرت شاه اولیا علیه السلام و اینکه آنجناب جذاب علی الاطلاق است بمجذوب عارفین بمقام نورانیت ان سرور را اندکی ناگوار می‌آید علی لطیف‌تر و دقیق‌تر بجهت رفع اشکال مذکور عرض میشود بعنایت الله تعالی العارفین در اصول عرفانیه مقرر است که تکمیل مرید را بحسب صورت دو پیر درکار است که هر دو متحدند یکی آنکه معشوق حقیقی و قبله توجه مرید و آئینه حق نمای اوست و بعنوان استغنا ناز بامرید سلوک میفرماید و جاذب و تسلیم نفس از او تولا و متابعت نسبت باوست و این چنین شخصی بمنزله آدم مسجود است که حق تعالی آدم را بسجده او امر فرموده فی الحقیقه حق مسجود است و آدم چون بحکم انی جاعل فی الارض خلیفته حق است و له ایضاً سجده از سجده حق است و له ایضاً آنکه مرید را تعلیم میفرماید که شیخ اول را که قبله و مسجود شد معشوق است چگونه ادب باید ورزید و چه گونه توجه باید نمود و چه گونه سجده باید کرد و چگونه با او بعاشقی معامله تواند کرد و بالجمله آداب ارادت را تعلیم میکند و با اصلاح درویشان شیخ اول را علی است گویند و شیخ ثانی را لهذا و در طریقت علویه ص که بواسطه اصحاب انفاس بمارسیده چنان مقررات که پیر ارشادی نشانه نبوت مرید را تربیت میفرماید و از جمع بفرق و از جذب بهسلوک تحریض میفرماید و دلیل به نشانه ولایت مرید را تربیت و از فرق بجمع و از سلوک بجذب ترغیب میفرماید تا مرید عدل شود و جامع بین الجذب و السلوک گردد و چنانکه دانستی بعد از تمهید این مقدمه گوئیم که معلوم است که حضرت حبیب الله که جامع جمیع نشات انبیاء و خاتم جمیع مرسلین است پیر ارشاد حقیقی است و حضرت علی مرتضی صلوات الله علیه بحکم آیه شریفه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهدمنه و کریمه عظیمه قل هذه سبیلی ادعواالی الله علی البصیر فذ انان من اینبغی و حدیث انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لانی بعدی و دعای صدق انتمای اللهم اجعلی و زیر امن اهلی علیا اخی اشدد بدازری و اشکره فی امری در منصب ارشاد تربیت و ربوبیت انیت شریک آنجناب و وصی اوست تربیت مریدان حضرت رسالت و امرکردن ایشان

را بسجده آن حضرت که آدم حقیقی است کما قال سبحانه و از قال ربک للملائکته اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس شغل آنجنابست و چون مریدان حضرت رسالت و آن حضرت پیردلیل است و اعطا نشأه جذبیه که نتیجه مقام ولایتست از نفس و نظر آن بزرگوار بظهور میرسد و آداب عبودیت حضرت ختمیت ص را آنحضرت تخلص سحابه تعلیم فرموده‌اند و رسیدن بلال و عثمان مذکور بمقام جذبه تا بحدیکه مناجاترا بر خود حرام کردند از قوت جذبه علویه است و ایشان فی الحقیقه مجذوب بسوی باطن فیض موطن حضرت شاه ولایت‌اند که مقام جمیع حقیقی است و جذاب ایشان مقام ولایت کلیه است که آنجناب آن مقام را مظهر است و چون عبودیت را تعلیم ایشان میفرماید و او بر آنست شیخ باید از او تعلیم بگیرند چنان و امینماید که خود هم یکی از ایشانند و چون بقوت جذب دلیل بمقام جذب رسیدند و از آثار و لوازم عالم کثرت بالمره مطلع گردیدند ثانیاً قوت سلوک و نشأه نبوت حضرت محمدی صلی اله علیه و اله ایشانرا بمقام سلوک میکشاند و این نوع تربیت اگرچه بحسب ظاهر معارض یکدیگر مینماید ولیکن معاون یکدیگرند چنانکه این دو نفرکه در صنعت گزاری در غسل ثوب باهم مشارکت یکی جامه را میتابد و یکی از تاب و امیکند و این هر دو بجهت آنست که شستن جامه بوجه کمال بظهور رسد و ظاهر معارضه مینماید فی الحقیقه مشارکت و معاونت است و الحمد لله رب العالمین حال تو در تشخیص این مقام از دو وجه بیرون نیست با حضرت شاه اولیا علی مرتضی صلوات الله علیه را مانند بلال و عثمان بن مطعون در مقام ارادت می بینی بخطاب لاتعتدوا در ایداولی و اتقوا در ثانیه ولایواخذکم درآیه ثالث مخاطب میدانی یا آنجنابرا در مقام تربیت بلال و عثمان مذکور میدانی و چنین میدانی که خود را بصورت ارادت وانمودن بجهت تعلیم و تربیت ایشان است و هرگاه شق ثانی مختار تو باشد چنانکه در تحقیق و حل لطیف بیان کردیم ظاهرات که هیچ نقص از برای آنجناب لازم نمیاید و هرگاه شق اول مختار تو باشد و عروج فهمت در خصوص معرفت امام علیه السلام ناتمام باشد بازهم نقصی نسبت بآنجناب لازم نمی‌آید چرا که هرگاه عاشقی در مقام عبودیت معشوق وجد در خدمت او و عزم برالتزام مرضی و هجرت از ساقط او و خورد و خواب و لذت و آرام را بر خود حرام گرداند و معشوق خود را عتاب کند که آنچه را ما بر تو حلال کرده‌ایم تو بر خود حرام نکن و ظلم بر نفس خود مکن که ما ظلم کندگانرا دوست نمی‌داریم و بپرهیز از مخالفت ما آن عاشق عذر بگوید که من بنام عظیم تو قسم خورده‌ام که بر وجهی متوجه خدمت و حضور تو باشم که خورد و خواب و آرام را بر خود حرام کنم و حرمت اسم عظیم تو چنان اقتضا میکند که هرکس مخالفت چنین قسمی کند توازاو مواخذه نمائی و قسم بنام تو را نتوان شکست و حضرت معشوق جل عزه از روی استغنا در جواب فرماید که مرا در خصوص مخالفت کنند قسم بنام عزیز خودم بافرط عظمت دائم نظر بفرط کرم و رحمتم توسعه و تحقیقی چند است حکایت آنکه کسی بدون عقدنیت بنام عظیم من قسم بخورد وانیست مراد از قسم لغو اور مواخذه نکنم آنکه هرگاه بعقدونیت قسم خورد و قصد مخالفت داشته باشد اگرچه مستحق مواخذت و عقوبت من است و لیکن در این صورت هم توسعه قراردادده‌ام که حرج بر بنده ضعیفم لازم نیاید و آن توسعه ایست که کفاره سهل مواخذه که در این توسعه هست مقرر فرموده‌ام و آن اینست که هرگاه بنده من خواهد حل قسم خود بکند یا ده نفر از بندگان مسکین مرا که عیال‌مندند طعام کند از غذای متوسط که بعیال خود میدهد یا ایشانرا ببوشاند یا یکی از بندگان مرا که بعنوان عاریت مقرر کرده‌ام که بنده او باشد از بندگی عاریتی خود آزاد کند مخیراست و بر او موسع است هر یک از شقوق ثلاثه را خواهد اختیار کند اگر هیچیک از این شوق او را میسر نشود این بنده که بر خود گذاشته بود که شهبامطلق خواب نکند و روزها مطلق طعام نخورد و با اهل خود مطلق نزدیکی نکند او را کافیت که سه یوم را از برای رضای من و حرمت نام من روزه دارد نمیدانم که در این خصوص چه نقص برآن عاشق صادق لازم میاید بلکه این معاتبات همه اشارت بفرط مقبولیت او و کمال عنایت از حضرت معشوق است باو و از این جهت حضرت سبط الرسول مولانا الحسن المجتبی ص و علی اخیه و جده و ابیه و امه و ولد اخیه در مجلس این آیت شریفه را در مقام فضیلت پدر بزرگوار خود و اینکه آنجناب اول کسی است که طیبات را بر نفس خود حرام فرمود ذکر فرمودند و از این معلوم می‌شود که حل لطیف نیز حلی صحیح است و این قدر دلالت بر فضیلت مولای مومنان می‌کند که موجب اسکات بیگانگان باشد اگرچه حل لطیف آشنایان را نراج حجت ساز کاریست و التکلان علی التوفیق لطیفه بدانکه یکی از اسمای حق تعالی اسم عبودیترا چنانکه در حدیث نبوی وارد

شده که ان سعدالغیر روانا اغیر من سعدالله غیرمناواین معنی در محلش مقرر است که غیرت از لوازم محبت است و در معامله حجت الله غیرت از جانب عبد محبت حمیتی است که باعث میشود سالک را برآنکه هرچه مانع راه محبوبست از نفس و شیطان و از هر در بیگانگان میخواهد همه را از میان بردارد و همچنانکه از لوازم محبت است که محبت میخواهد موانع راه محبوب را از میان بردارد و همچنین از لوازم محبت است که وسایل راه محبوبرا میخواهد و در اوربان وسایل بسوی محبوب استشفاف کند لهذا بعد از اهدنا الصراط مستقیم اولاً استشفاع و توسل بوسایل محبوب باید جست و گفت صراط الذین انعمت علیهم و این استشفاع است که تولانام اوست و ثانیاً از موانع راه محبوب بتراباید جست و گفت غیرالمغضوب علیهم ولالضالین و این تبرااست که غیرت نام اوست پس غیرالمغضوب علیهم گفتن تخلق بخلق حق است در صفت غیرت و الحمدلله قطعه سیاق کلام مقتضی که عبد بعد از اهدناالصراط المستقیم بگوید صراط الذین هدیتهم غیرالذین از غضبت علیهم و غیرالذین اضللتهم و عدول از این سیاق بجهة اینست که چون در مقام استحلاب رحمت است نکاتی که اول بر رحجانست جنبه رحمت بر جنبه غضب باشد مناسب تر است پس انعمت علیهم بجای هدیتهم اشعار است با آنکه آنرا که تو هدایت فرموده بمحض انعام و کرم تو بود نه باستحقاق او و المغضوب علیهم بجای الذین غضب علیهم ایماست بانکه غضب ذاتی ذات تو نیست و ذات تو رحمت محض است کما ورد فی الحدیث القدسی سبقت رحمتی غضبی پس بصیغه مجهول اداکردن افاده این معنی میکند که آنکس غضب بر او وارد شده گویا فاعل غضب و مجهولست و کسی نمیداند که کدام شخص بر او غضب کرده و له ایضا در الذین و نعمت علیهم رضیت علیهم نیز مندرجت و چون طریقت نعمت الله ولی قدس سره بحضرت مولانا الضامن الثامن علی بن موسی الرضا علیه السلام منتهی میشود و در ضمن این اشارت بشارتی دیگر است و الحمدلله علی قهم اللطایف الرباعات

اول قدم عشق بود داو طلب	دوم قدمش بریدن از کل سبب
سیم قدمش بندگی و عجز و ادب	چارم چه وصول فهو نعم المطلب
حق جلوه گر از حضرت اسما و صفات	اسم وصف اعیان وز ذات اسمانعات

اسما نعوت ضل حق حضرت ذات

مثنوی

ای مست شراب عشق سرمد مددی	ای محرب خاندان احمد مددی
ای آئینه علی اوحد مددی	ای رند قلندر مجرد مددی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

ربیع الاول

۱۲۸۹